



در سایه‌سار حکومت دینی

مردم متدین ایران با رهبری مرجعیت و روحانیت شیعه در دوران معاصر بارها علیه استعمار و استبداد قیام‌های بزرگی برپا کردند که هر یک در جای خود لرزه بر پیکر دشمنان آزادی و استقلال ایران افکند. مقاومت جانانه در مقابل قوای اشغالگر روسیه، ایستادگی در مقابل قرارداد روتر، نهضت تحریم اجناس و کالاهای بیگانه، نهضت عظیم تنباکو، جنبش مشروطه و نهضت ملی کردن نفت، تماما صحنه ایستادگی و فداکاری این ملت بزرگ برای دفاع از حیثیت و شرف خود بود که البته با همه بزرگی و عظمت نتوانست معضل مداخلات استعمار و بی‌رویی‌های استبداد را در ایران حل نماید.

در آغاز دهه چهل شمسی محمدرضا پهلوی وظیفه انجام اصلاحات آمریکایی را شخصا بر عهده گرفت که در پی تحقق آن چهره جامعه ایرانی به کلی تغییر یافته و تمامی مظاهر دینی و بومی از آن زدوده می‌شد. رسمیت دادن به فعالیت فرقه ضاله بهائیت، گسترش ارتباط با رژیم نامشروع اسرائیل، اعطای امتیازات ویژه به آمریکا و نابودی استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بخشی از تبعات انجام اصلاحات آمریکایی در ایران بود. در چنین شرایطی یک بار دیگر مرجعیت آگاه و روشن ضمیر شیعه به میدان آمد تا ایران و مردم مسلمان آن را از این خطرات برهاند. مردم مسلمان ایران نیز که همواره گوش به فرمان مرجعیت و روحانیت شیعه بودند هشدارهای آیت‌الله خمینی را دریافتند و برگرد ایشان حلقه زدند. امام خمینی با تکیه بر تجربیات مبارزاتی علما در دوران معاصر این بار به جای تکیه بر اهداف جزئی درصدد احیای اصل حیات بخش ولایت فقیه و برپایی حکومت دینی برآمد تا ضمن روشن کردن اهداف عالیه نهضت از فروغلتیدن نهضت اسلامی به گرداب شعارهای چند پهلوی و مبهم و ورود عناصر مشکوک به بدنه قیام جلوگیری به عمل آورد. با شکست استبداد پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ و تاسیس نظام جمهوری اسلامی مردم و رهبری هر دو می‌دانستند که چه می‌خواهند و چگونه می‌توانند به خواسته‌های خود دسترسی پیدا کنند.

جمهوری اسلامی در ده سال نخست حیات خود از گردنه‌های صعب العبور و مخاطرات بزرگی نظیر فتنه گروهک‌ها، جنگ تحمیلی و... با ایثار و فداکاری فرزندان این مرز و بوم با موفقیت عبور کرد. دهه دوم انقلاب با فقدان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مسائل مهمی نظیر بازسازی کشور آغاز شد. نشان دادن کارآمدی نظام اسلامی و بازسازی خرابی‌ها و رفع عقب‌ماندگی بجا مانده از دوران قاجار تا عصر انقلاب اسلامی و مدیریت برپایی و استقرار دولت اسلامی مهم‌ترین موضوعاتی بود که ایران و جانشین امام خمینی، «رهبر معظم انقلاب» با آن مواجه بودند. وجود مخالفت‌های خارجی، اشغال افغانستان و عراق در همسایگی ایران، رشد جریان‌های تجدیدنظرطلب و استحاله شده، ظهور نوعی اشرافیگری بین برخی از مسوولان که رفته رفته به مانعی بر سر راه تصمیم‌گیری‌های انقلابی تبدیل شده بود و... مسائلی بود که در دوره برپایی دولت اسلامی رخ داد و کشور را با چالش‌های مهمی مواجه کرد. در این میان گره‌گشایی‌ها و رهنمودهای رهبر معظم انقلاب از موضع ولی فقیه باعث شد کشور از بسیاری از مشکلات و موانع داخلی و بین‌المللی به سلامت عبور کند و امروز در شرایط مطلوب و با ثبات توجه خود را به تحقق چشم‌اندازهای بلند انقلاب اسلامی معطوف نماید. مروری بر مواضع و اقدامات رهبری در دو دهه پس از ارتحال امام خمینی (ره) بیانگر این است که عزت امروز ایران و موقعیت آن در معادلات منطقه‌ای مرهون تصمیم‌گیری‌های مهم رهبری در مواقع حساس و سرنوشت‌ساز کشور است که در پرتوی پایداری عملی و نظری رهبری به آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی، تحقق یافت.

امروز و پس از سی سال از حیات طیبه انقلاب اسلامی، وضعیت جهان و منطقه تحت تاثیر انقلاب اسلامی به نفع اسلام ناب محمدی (ص) تغییر یافته است. عمق نفوذ انقلاب میان مردم منطقه به عنوان الگوی عملی ایستادگی، نظام‌های سلطه‌گر و مزدوران آنان اعم از رژیم‌های فاسد و گروه‌های منحط وهابی را به تکاپوی مذبحخانه‌ای علیه این نهضت آسمانی واداشته است. پدیده‌ای که خود به گسترش پیام انقلاب اسلامی منجر خواهد شد. ان‌شاءالله.

در این خرداد نیز یاد شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و امام راحل را گرامی داشته و اوراق پرونده‌ای که توسط او نوشته و گشوده شد را مرور می‌کنیم ۴۶ سال تلاش و مبارزه و سی سال حرکت در مسیر تمدن‌سازی در سایه جمهوری اسلامی و رهبری ولی فقیه خمینی کبیر و خامنه‌ای عزیز.



www.amejonline.ir
 شماره ۴۸
 ۱۳ خرداد ۱۳۸۸ / ۱۶ صفحه

شاپه
 ISSN 1735-3785
 کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

● ۱۵ خرداد؛ رویارویی ساواک با ...

طلیعه / ۲

● مراجع در مقابل اصلاحات ارضی ...

گفت‌وگوبا آیت الله سید عزالدین زنجانی / ۴

● خدمتگزار طاغوت

نقش‌ها / ۶

● زندان‌های آباد!

عکاس باشی / ۸

● عاشورای حسینی، زمینه ساز قیام

پرسه / ۱۰

● نگرانی ساواک از گسترش نهضت

نهانخانه / ۱۲

● امام به روایت امام

کتابخانه تخصصی / ۱۴

● برکناری نصیری از ریاست ساواک

یادمان / ۱۵

● شوخ طبعی با نوجوانان

ایستگاه آخر / ۱۶



مظفر شاهی

در جریان نهضت اسلامی ایران در اوایل دهه ۴۰ دستگاه‌های مختلف رژیم پهلوی و ابرقدرت‌ها و قدرت‌های گوناگون خارجی هر یک نقشی ایفا می‌کردند. دربار، نخست‌وزیری، ساواک، ارتش، ژاندارمری و شهرستانی در وجه داخلی و سفارت‌های آمریکا، انگلیس، اسرائیل و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی آن کشورها یعنی MI6، اینتلجینس سرویس و سیا نیز در وجه خارجی به این حوادث حساس بودند و به نوبه خود، نقش آفرینی می‌کردند. مقاله حاضر می‌کوشد در بستر وقایع آن روزگار، نقش ساواک را به شکلی دقیق‌تر مورد واکاوی قرار دهد.

ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) با هدایت و طراحی آمریکاییان در واپسین ماه‌های سال ۱۳۳۵ ش تأسیس شد. نخستین رئیس ساواک، تیمور بختیار (ریاست: ۱۳۳۵-۱۳۴۰) و دومین رئیس آن حسن پاکروان (ریاست: ۱۳۴۰-۱۳۴۳) بود.

هر چند ابتدا گفته می‌شد که مهم‌ترین وظیفه آن برخورد با حزب توده و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران خواهد بود، با این حال به سرعت، سایر مخالفان سیاسی حکومت که روحانیت و مبارزان مسلمان در راس آنان قرار داشتند، در برابر این سازمان مخوف و سرکوبگر قرار گرفت. در ابتدای دهه ۴۰ پس از فوت آیت‌الله بروجردی رژیم شاه که دیگر مانعی در مقابل طرح‌های استعماری خود نمی‌دید، دست به کار اقدامات ضداسلامی، ضد ملی خود شد و با بهره‌گیری از دستگاه جهنمی ساواک که اینک کاملاً بر اوضاع مسلط شده بود، به میدان آمد.

تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تغییر موادی از قانون انتخابات (که نقض صریح قانون اساسی مشروطیت بود) به رغم تمهیدات امنیتی گسترده ساواک، با مخالفت جدی روحانیون مواجه شد. امام خمینی با برشمردن مضار این تصویب‌نامه، خواستار لغو آن شد.

در همان حال، عناصری از ساواک در ملاقات با برخی علما و روحانیون صاحب نفوذ، تلاش می‌کردند تا چنین القا کنند که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تعارضی با

قوانین موضوعه و اساسی کشور ندارد و حکومت در دفاع از شعار دینی و اسلامی، جدیتی تام دارد. اما با درایت امام خمینی^۱ مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با جدیت دنبال شد و به عقب‌نشینی دولت و حکومت انجامید و سرانجام در ۵ آذر ۱۳۴۱ علم نخست‌وزیر این لایحه را ملغی اعلام کرد.^۲ با این حال حکومت کوشید از تبعات سوء احتمالی این عقب‌نشینی آشکار در برابر مخالفان جلوگیری شود. در همین راستا ماموران ساواک علمای مخالف حکومت را تحت نظر گرفتند و تلاش زیادی صورت گرفت تا چنین وانمود شود که لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اقدامی داوطلبانه از سوی دولت و حکومت بوده و مخالف روحانیون تأثیری در این اقدام دولت نداشته است.^۳

همه‌پرسی پیرامون انقلاب به اصطلاح سفید
در اواخر دهه ۳۰ محمدرضا پهلوی تحت فشار ایالات متحده درصدد اجرای اصلاحات ارضی برآمد لکن با مخالفت مرحوم آیت‌الله بروجردی عقب‌نشینی کرد و این امر را به زمان مناسبی موکول ساخت. پس از فوت آن مرجع بزرگوار، رژیم با این تصور که دیگر رهبری دینی یکپارچه نیست و نهاد مرجعیت با تقسیم رهبری میان چندین مرجع (همچون حضرات آیات: خمینی، گلپایگانی، مرعشی، حکیم و ...) تضعیف شده است، بار دیگر تحت فشار آمریکا، بر آن شد تا اصول گنگانه انقلاب سفید (و از جمله تقسیم اراضی) را به فرزندمردم عمومی بگذارد و ساواک برای جلوگیری از مخالفت‌های عمومی و برگزاری موفق این فرزندمردم در تلاش بود. سرلشکر حسن پاکروان برای پیشگیری از مخالفت علما و روحانیون، در آستانه برگزاری فرزندمردم، با برخی از آنان دیدار و گفتگو کرد

۱۵ خرداد و رویارویی ساواک با جنبش اسلامی



پاکروان (فراوان از چپ)، دومین رئیس ساواک (ریاست: ۴۰ تا ۴۳)



نصیری، سومین رئیس ساواک (ریاست: ۴۴ تا ۴۵)

تصریح شده بود که پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، امام خمینی از مراجع تقلیدی است که نسبت به سایر مراجع، نفوذ و اعتبار قابل توجهی در میان شیعیان کسب کرده و به دلیل صراحت و جدیتی که در مخالفت با حکومت نشان می‌دهد، پیروان و طرفداران او همواره رو به فزونی‌اند. ساواک تصریح می‌کند که حمایت حکومت از برخی مراجع تقلید موجب رویگردانی مردم از آنان شده است.

در ادامه این گزارش محرمانه تأکید شده که در شرایط استقلال عمل حوزه‌های علمیه و عدم اتکالی طلاب و روحانیت به منابع مالی و امکانات مختلف دولتی، حکومت توان چندانی برای کنترل و مراقبت از آنان در آینده نخواهد داشت. سازمان امنیت پیشنهاد می‌کند برای جلوگیری از این روند، حکومت با بهره‌گیری از روحانیون طرفدار رژیم، به تدریج زمینه‌های استقلال اقتصادی، مالی، علمی و آموزشی طلاب را از میان بردارد و با تأسیس اداره‌ای با عنوان «تبلیغ و ترویج تعلیمات اسلامی»، آموزش، مدیریت و نهایتاً رفتار سیاسی آنان را مستقیماً به کنترل درآورد. ساواک برای عملی شدن این پیشنهاد، طرح ده ماده‌ای نیز ارائه داده بود که در آن «کلیه مدارس علوم دینی و مساجد کشور تحت نظر مستقیم اداره تبلیغ و ترویج تعلیمات دینی» اداره می‌شد.^۴ با این حال گسترش بحران در اردیبهشت و خرداد مجالی برای اجرای این پیشنهاد باقی نگذاشت و تمامی دستگاه‌های سرکوب رژیم، با تمام قوا آماده می‌شد تا با آغاز ماه محرم در نخستین روزهای خرداد ۱۳۴۲، به نهضت پایان دهند.^۵

۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲ ساواک پیشنهاد کرد برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن اختلاف علما و دربار، شاه به مناسبت عید غدیر که ظرف یکی دو روز آینده فرا می‌رسد از مذهب شیعه تجلیل کند. این پیشنهاد البته از طرف شاه اجرا شد^۶ اما مورد توجه علما قرار نگرفت. امام خمینی در سخنانی به طور تلویحی اینگونه اقدامات شاه را تظاهر دانسته و او را مسؤول سرکوبگری‌های ساواک و دیگر نیروهای امنیتی خواند.^۷ بدین ترتیب آشکار بود که اختلاف بین حکومت و علما، به گونه‌ای مسالمت‌آمیز حل و فصل نخواهد شد.

با نزدیک شدن محرم، در حالی که از سوی امام، به علما توصیه شده بود در ماه محرم بر حجم انتقادات خود از حکومت بیفزایند، ساواک در بخشنامه‌ای از افراد خود در سراسر کشور خواست تا وعظ و علمای مخالف را تحت کنترل درآورده و آنها را با هرگونه ابراز مخالفتی، سریعاً دستگیر کنند.^۸

۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۲ ساواک گزارش داد که علمای مخالف بر ضدیت خود با حکومت افزوده و دیگر صرفاً

امام و سایر علما در تحریم نوروز ۱۳۴۲ ش. از نخستین ساعات روز اول فروردین ۱۳۴۲، ساواک نیروهای خود را در مراکز حساس قم مستقر ساخت و همگام با سایر نیروهای انتظامی که واحدهای کماندویی بسیاری به این شهر گسیل داشته بودند، در اطراف و آکناف شهر موضع گرفته و افرادی را برای نفوذ در اجتماعات علما و روحانیون اعزام کرد.^۹

با آغاز روز دوم فروردین همزمان با سالگرد شهادت امام صادق علیه‌السلام، مردم بسیاری در مجلس عزاداری که حضرت آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه برپا ساخته بودند، گرد آمده و به رغم حالت بحرانی به عزاداری پرداختند. ساواک و شهرستانی افراد خود را با لباس‌های شخصی بین جمعیت فرستادند. اطراف منزل امام خمینی که محور مخالفت با حکومت بود، محل استقرار نیروهای امنیتی بسیاری شد، اما با وجود حضور نیروهای امنیتی، ایشان توجهی به تهدیدات نداشت.

در این بین نیروهای امنیتی اطلاعاتی و انتظامی تحت فرماندهی سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران که طرح حمله به منزل امام را آماده ساخته بودند از این حمله منصرف شدند و به مدرسه فیضیه هجوم بردند و به ضرب و شتم و کشتار مردم و طلاب پرداختند. در این حمله بسیاری از ارادل و اوباش نیز مهاجمان را همراهی می‌کردند.^{۱۰} بسیاری از افراد ساواک نیز لباس کارگران و کشاورزان را بر تن کرده و در ضرب و جرح علما و طلاب شرکت داشتند.^{۱۱}

سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران در کشتار فیضیه نقش اصلی را داشت.^{۱۲} پس از پایان فاجعه، در فیضیه شایع شد که ساواک قصد حمله به منزل امام خمینی را دارد، به دنبال آن بسیاری از طلاب و مردم کوچ و بازار به سوی منزل ایشان روانه شدند تا مانع از هجوم به محل زندگی رهبر خود شوند. اما امام، قاطعانه تأکید کرد که به تهدیدات ساواک وقعی نمی‌نهد.^{۱۳}

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در ماه‌های نخست سال ۱۳۴۲ که نهضت علما وارد مراحل بحرانی می‌شد، ساواک برای شناخت سلسله‌مراتب روحانیت شیعه و نوع تعامل آنان با جامعه، مردم و رویکردشان به حکومت و مسائل سیاسی، گزارش مبسوطی تهیه کرد که هدف نهایی آن یافتن راه‌هایی کم‌هزینه‌تر برای کنترل روحانیت و جلوگیری از استقلال عمل آنها بود.

در این گزارش ضمن اشاره به ویژگی‌های روحانیت شیعه اثنی‌عشری، درباره اجتهاد و مجتهدان و نیز چگونگی انتخاب مراجع تقلید و ویژگی‌های آنان اطلاعاتی داده و

و ضمن تشریح مفاد برنامه‌های به اصطلاح انقلاب سفید، اجرای آن را به نفع جامعه ایرانی و مردم مسلمان کشور ارزیابی کرد. پاکروان با امام خمینی که اینک رهبری او در مخالفت با حکومت آشکار شده بود، نیز ملاقات کرد تا نظر مساعد ایشان را نسبت به برگزاری فرزندمردم ۶ بهمن ۱۳۴۱ جلب کند، اما پاسخ امام خمینی منفی بود.^{۱۴} با این حال ساواک از پای ننشست. پاکروان طی دستورالعمل‌هایی، از شعب و نمایندگی‌های ساواک در شهرهای مختلف کشور خواست برای تشویق مردم به شرکت در فرزندمردم و سکوت مخالفان از هیچ اقدامی فروگذارند.

امام^{۱۵} در روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ طی اعلامیه‌ای برگزاری فرزندمردم را برخلاف قانون اساسی و عملی اجباری دانست و آن را تحریم کرد. به دنبال آن علما و روحانیون بسیاری در شهرهای مختلف و به ویژه در تهران و قم، از نظر ایشان تبعیت کرده و از تحریم فرزندمردم حمایت نمودند.

در حالی که ساواک اوضاع را به شدت تحت کنترل داشت، شاه در روز چهارم بهمن ۱۳۴۱ برای قدرت‌نمایی در برابر مخالفان همه‌پرسی، وارد قم شد و پس از ایراد یک سخنرانی سراسر اهانت به روحانیت، شهر را ترک کرد.^{۱۶} شایع شد که در جلسه سخنرانی شاه در قم، با تمهیدات ساواک، برخی از ماموران و کارگزاران حکومتی لباس روحانیت را بر تن کرده بودند تا چنین وانمود شود که حوزه علمیه قم از مسافرت شاه به قم استقبال کرده است. در روز ششم بهمن رژیم شاه همه‌پرسی فرمایشی انقلاب سفید را برگزار کرد.

فاجعه فیضیه

در زمستان سال ۱۳۴۱ که ساواک به دنبال برگزاری فرزندمردم، بر سختگیری‌های خود افزوده بود، امام خمینی بر مخالفت‌های آشکار علیه حکومت ادامه داد و تصریح کرد که از تهدیدات ساواک و حکومت ترسی ندارد و مبارزات خود را تشدید خواهد نمود. ایشان، در واپسین روزهای سال ۱۳۴۱، طی اعلامیه‌ای شدیدالحن، نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی دانست و از علما و مردم خواست در مخالفت با اقدامات حکومت و انقلاب سفید، تزلزلی به خود راه ندهند.^{۱۷}

به دنبال این موضع‌گیری‌ها، سرلشکر پاکروان در ۲۸ اسفند ۱۳۴۱ طی بخشنامه‌ای خطاب به ساواک‌های سراسر کشور دستور داد ضمن برخورد شدید با علما و روحانیت، ترتیبی اتخاذ کنند تا نوروز سال ۱۳۴۲ با شکوه و جلال تمام برگزار شود و با گسیل ماموران نفوذی به مجالس مخالف حکومت، مانع از اجرای برنامه‌های آنان شوند.^{۱۸} در همان حال، ساواک مأموریت یافت در قم، تهران و سایر شهرهای بزرگ، مانع از چاپ و انتشار اعلامیه‌های

مخالفت با انقلاب سفید را مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه عقیده دارند حکومت پهلوی درصدد نابودی اسلام است. سازمان امنیت منفعلانه دستور داد به روحانی‌نماهای مزدور حکومت تفهیم شود که در سخنرانی‌های ماه محرم، از شاه به عنوان پشتیبان مذهب شیعه اثنی‌عشری تجلیل به عمل آورند و از اختصاص بخشی از املاک سلطنتی به مصارف دینی سخن به میان آورند و تصریح کنند که شاه در کنار کشورهای اسلامی از منافع اسلام و مسلمین دفاع می‌کند و انقلاب سفید، مغایرتی با قوانین و مقررات اسلامی ندارد.^{۱۱}

سواک در تلاش بود از سخنرانی علمایی که احتمال مخالفت آنان با حکومت می‌رفت، جلوگیری شود.^{۱۲} اقدامات سواک از واپسین روزهای اردیبهشت و اوایل خرداد ۱۳۴۲ شدت گرفت، اما شواهد موجود، حاکی از عدم توانایی این دستگاه در جلوگیری از مخالفت‌های پیش رو بود.^{۱۳}

سواک که در انظار عمومی و بین مخالفان، چهره‌ای خشن و بدنام داشت، در آستانه محرم ۱۳۴۲ تصمیم گرفت تا حد ممکن اقدامات آشکار و رعب‌آور همچون دستگیری مخالفان، توسط پلیس و نیروهای شهریاری صورت گیرد و او در درجه اول به فعالیت‌های اطلاعاتی جاسوسی و مراقبت‌های پیدا و پنهان خود ادامه دهد.^{۱۴} بدین ترتیب سواک از یک سو تلاش داشت با تهدید مخالفان، از بیان سخنان ضدحکومتی جلوگیری کند و از سوی دیگر با پیشقدمی در برگزاری مراسم دینی مذهبی، کنترل اوضاع را به دست گیرد.^{۱۵} با این حال و به رغم تمهیدات گسترده، ماموران سواک از افزایش محبوبیت امام خمینی نزد افکار عمومی گزارش داده و از تأیید و پشتیبانی مردم از مخالفت ایشان با انقلاب سفید و سایر اقدامات حکومت خبر می‌دادند.^{۱۶} پاکروان رئیس سواک نیز بتدریج متوجه شد که روش‌های مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از گسترش مخالفت‌های علما و روحانیون به رهبری امام خمینی نتیجه مطلوبی به دنبال نخواهد داشت. به همین دلیل در ۵ خرداد ۱۳۴۲ دستور داد افراد سواک، اعمال خشونت را نیز به طور جدی در دستور کار قرار دهند.^{۱۷} در روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ [مطابق با هشتم محرم] ریاست سواک دستور داد حتی‌الامکان طی روزهای تاسوعا و عاشورا از درگیری و اعمال خشونت نسبت به عزاداران اجتناب شود و صرفاً عوامل اصلی مخالف را پس از پایان مجالس عزاداری دستگیر کنند.^{۱۸}

از دیگر سو گزارش‌های موجود تصریح دارند که روحانیون و علما به رهبری امام خمینی نیز برای برخوردی قاطع با حکومت آماده می‌شدند.^{۱۹} به همین دلیل در روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ کمیسیون فوق‌العاده‌ای با شرکت نمایندگان سواک و سایر نیروهای امنیتی انتظامی برای مقابله با بحران پیش رو تشکیل شد و وظیفه‌های هر یک از نیروها را به هنگام درگیری‌های احتمالی تشریح و تعیین کرد.^{۲۰}

از روز ۱۱ خرداد ۱۳۴۲ در شهرهای تهران، قم و برخی شهرهای بزرگ، افراد سواک با کمک دیگر نیروهای امنیتی و انتظامی در مساجد، تکایا و دیگر مراکز مذهبی حضور یافته و به حالت آماده‌باش درآمدند.^{۲۱} گزارش‌های ارسالی ماموران سواک نشان می‌داد که مردم عزادار، آشکارا شعارهایی در حمایت از امام خمینی سر می‌دهند و تصاویر و اعلامیه‌های ایشان را در میان جمعیت توزیع می‌کنند.^{۲۲} از صبح روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (روز عاشورا) در نقاط مختلف کشور مجالس عزاداری برپا بود و در بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ نیز وعظ و روحانیون در مخالفت با حکومت سخن می‌گفتند؛ در قم نیز برخی علمای سرشناس مجالس عزا و سخنرانی برپا کردند؛ در منزل امام از صبح روز عاشورا مجلس عزا برقرار بود و ماموران سواک نیز در آن حضور داشتند. یکی از مقامات سواک به امام هشدار داد که اگر عصر آن روز در مدرسه فیضیه سخنرانی کند، نیروهای امنیتی و انتظامی با توسل به قوه قهریه مدرسه را به آتش کشیده و حمام خون راه خواهند انداخت. اما ایشان به این تهدید واقعی ننهاده و اظهار داشت، اگر چنین اقدامی صورت گیرد، ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم فرستادگان اعلی حضرت را تادیب نمایند.^{۲۳}

بدین ترتیب و در حالی که هر دو طرف خود را برای درگیری و برخوردی شدید آماده می‌کردند، امام در عصر روز موعود، منزل را به قصد مدرسه فیضیه ترک کرد و در میان ابراز احساسات شدید جمعیت انبوه که در بین آنها افراد سواک و دیگر نیروهای امنیتی و انتظامی درآمد و شد

بودند ساعت ۵ بعدازظهر سخنرانی تاریخی خود را ایراد کردند. از همان آغاز سخن، رژیم پهلوی با دستگاه ستمکار یزید هم‌اوا ارزیابی شد و حکومت وقت ایران دشمن دین اسلام معرفی گردید. ایشان از روابط نزدیک حکومت با اسرائیل انتقاد کرد و فرمودم ۶ بهمن ۴۱ را عملی سخیف خواند که با زور سرنیزه و به دست مشت‌های ارادل و اوپاش اجرا شد.

سخنرانی امام خمینی که متن آن با سرعت در کشور منتشر شد، از یکسو مردم را در جریان تحولاتی که در قم و تهران می‌گذشت قرار داد و از سوی دیگر بر خشم و کینه حکومت و سواک افزود و حکم بازداشت ایشان صادر شد و در صبحگاه ۱۵ خرداد ۴۲ دستگیر و به تهران اعزام شدند. گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که از همان نخستین ساعات روز ۱۵ خرداد در تهران و قم مخالفتی عمومی با حکومت با سرعت گسترش یافت و جمعیت عظیمی از گوشه و کنار شهر با سر دادن شعارهایی بر ضد حکومت با نیروهای اطلاعاتی امنیتی و انتظامی درگیری پیدا کردند.^{۲۴}

اوضاع نشان می‌داد که رژیم با یک بحران غیرقابل پیش‌بینی روبه‌رو شده و می‌توان به حیات آن پایان داد. در این حال نیروهای امنیتی انتظامی به دستور مستقیم شاه و اسدالله علم نخست‌وزیر با تظاهرکنندگان در تهران، قم و سایر مناطق به مقابله پرداختند که ساعت‌ها ادامه داشت و طی آن افراد بسیاری شهید یا مجروح شدند.

با این احوال، شاه در پایان روز ۱۵ خرداد از سوء عملکرد سواک و وضعی که در پیش‌بینی و سپس پیشگیری حادثه و کنترل آن نشان داده بود، سخت ابراز ناراضی‌تی کرده و قصد داشت پاکروان را برکنار کند، اما براساس خاطرات فردوست، موضوع با برکناری مصطفی امجدی، مدیرکل اداره سوم سواک، به پایان رسید.^{۲۵}

از جمله مهم‌ترین اقدامات سواک پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دستگیری علما، روحانیون و نیز مخالفان سیاسی و مذهبی در نقاط مختلف کشور بود. اسدالله علم، برای از اعتبار انداختن قیام علما و روحانیون شایع کرد که آنان می‌آلغی پول از تیمور بختیار دریافت کرده‌اند.^{۲۶} وی ضمن اشاره به دستگیری امام و سایر علما تهدید نمود که در آینده‌ای نه چندان دور محکمه‌های نظامی آنان را به اعدام محکوم خواهد ساخت.^{۲۷} شاه نیز طی سخنرانی تند و زنده به امام و روحانیت توهین کرد.^{۲۸}

براساس اسناد، سواک ابتدا تصمیم گرفت امام را به سندانج تبعید کرده و در منزلی تحت الحفظ نگه دارد، اما نهایتاً از این تصمیم منصرف شد و در حالی که امام تا ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ در بازداشت بود، به منزلی در قیطریه (از منازل تحت کنترل سواک) منتقل شد.^{۲۹}

پس از انتقال امام به قیطریه، تعدادی از علما و روحانیون

با ایشان دیدار کردند. در برخی از شهرها مجالس جشن و چراغانی به مناسبت آزادی ایشان برپا شد. سواک تصریح کرد که امام در ملاقات با علما از ادامه مبارزه با حکومت خبر داده است.

پیش از آن و در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲، در یک سناریوی بهایی - صهیونیستی، رژیم ادعا کرد که امام و طرفدارانشان برای ایجاد ناآرامی در روز ۱۵ خرداد، از بیگانگان (و به طور مشخص مصر) یک میلیون تومان پول دریافت کرده‌اند تا در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی موقعیت امام متزلزل شده و از اهمیت قیام کاسته شود.^{۳۰} این شایعه خطرناک که با هدف رودرو و قراردادن ایران با جهان اسلام و دنیای عرب و به منظور نزدیک‌سازی دربار پهلوی با رژیم صهیونیستی طراحی شده بود، به ضرر



در جریان قیام ۱۵ خرداد، در یک سناریوی بهایی - صهیونیستی رژیم ادعا کرد که مخالفان از عبدالناصر پول دریافت کرده‌اند این شایعه با هدف رودرویی ایران با دنیای عرب و نزدیک‌سازی شاه با اسرائیل طراحی شده بود



حکومت تمام شد و سواک چند روز بعد در گزارش‌های خود اعلام کرد که پخش شایعه ارسال پول به ایران از سوی کشورهای خارجی (آن هم مبلغ ناچیز یک میلیون تومان) موجب سرشکستگی حکومت ایران گردیده و چنین ارزیابی شده که حکومت ایران تا آن درجه ضعیف است که با مبلغ ناچیزی، امکان سرنگونی آن وجود دارد.^{۳۱} نیز سواک به زودی اعتراف کرد که شایعه پول گرفتن آیت‌الله خمینی از کشورهای خارجی هیچ‌گونه مقبولیتی در نزد افکار عمومی داخلی و خارجی پیدا نکرده است (زیرا اگر آیت‌الله خمینی می‌خواست پول بگیرد از ملت ایران می‌گرفت و به علاوه کسی که با یک سخنرانی بتواند هزارها تومان پول جمع کند احتیاجی به پول خارجی ندارد).^{۳۲} بلافاصله پس از قیام ۱۵ خرداد، سواک تلاش کرد تا قیام را به طور دلخواه نزد افکار عمومی داخلی و خارجی انعکاس دهد. علاوه بر رسانه‌های داخلی، نمایندگی‌های این سازمان در کشورهای خارجی نیز دستور یافتند به رسانه‌ها

و دولت‌های خارجی چنین القا کنند که قیام ۱۵ خرداد حرکتی ارتجاعی بود که با پشتیبانی برخی کشورهای خارجی و در تقابل با اقدامات اصلاحی حکومت به وقوع پیوست.^{۳۳}

سواک برای تخریب حرکت ۱۵ خرداد به راه‌های دیگری نیز توسل جست. از آغازین روزهای محرم ۱۳۴۲ اعلامیه‌های جعلی در حمایت از شاه و حکومت و در مخالفت با علما و روحانیون به رهبری امام خمینی، منتشر شد و تظاهرات (میتینگ) برگزار گردید. همچنین مقالاتی نیز با نام‌های جعلی در حمایت از انقلاب سفید و انتقاد از علما و روحانیون مخالف در نشریات منتشر شد. سواک تلگراف‌هایی در موافقت با انقلاب سفید و به نام اصناف خطاب به شاه ارسال می‌کرد، همچنین دستور می‌داد اشعار و سخنانی در تخریب علما بر دیوارهای شهرهای بزرگ نوشته شود.^{۳۴}

پس از قیام ۱۵ خرداد، سواک به اخراج دسته‌جمعی آن دسته از کارمندان دولت و کارگران کارخانجات همت گمارد که در جریان این قیام از امام پشتیبانی کرده بودند. امام که از ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ در قیطریه تحت الحفظ بودند، در روز ۷ آبان ۱۳۴۲ با موافقت سواک اجازه یافتند در منزل دیگری در تهران سکنی گزینند. به همین دلیل منزل یکی از بازگفتگان طرفدار ایشان به نام آقای روغنی برای سکونت انتخاب شد و سرانجام در فروردین ۱۳۴۳ آزاد شدند.^{۳۵} اما باوجود مراقبت‌های معاون سواک، مخالفت‌ها و انتقادات امام خمینی از حکومت پایان نیافت. بویژه پس از آن که خبر تصویب لایحه موسوم به کاپیتولاسیون منتشر شد، ایشان با ایراد یک سخنرانی شدیدالحن در چهارم آبان ۱۳۴۳ و صدور اعلامیه‌ای میسوط، رژیم استبدادی و وابسته پهلوی را مورد شماتت قرار داده و برتداوم مبارزه باحاکمیت تأکید و تصریح نمود. در چنین شرایطی بود که رژیم پهلوی نگران از تداوم مخالفت‌های آشتی‌ناپذیر امام، سازمان امنیت را مأمور تبعید ایشان ساخت و به دنبال آن در صبحگاه روز ۱۳ آبان ۱۳۴۳ با هماهنگی سواک و دستگاه اطلاعاتی ترکیه، امام خمینی به آن کشور تبعید شد. سواک طی اعلامیه‌ای کوتاه که متن آن در نشریات هم منتشر شد، مدعی گردید: «چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملی و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد لذا از ایران تبعید گردید». ^{۳۶}

پاورقی‌ها:

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ۱/۳-۷۰-۶۹، ۲. مظفر شاهی، مردی برای تمام فصول، صص ۴۱۲-۴۱۴. ۳. شهید آیت‌الله سیداسدالله مدنی به روایت اسناد سواک، صص ۱۶-۱۷؛ حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به روایت اسناد سواک، صص ۱۵۴-۱۵۵. ۴. مهدی عراقی، ناگفته‌ها، صص ۱۵۲-۱۵۵. ۵. عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، صص ۴۵۱-۴۵۲؛ سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ۲۶۰-۲۵۹/۱. ۶. جایگاه مبارزات روحانیون ایران، صص ۲۱۸-۲۱۹. ۷. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک، ۵۶۹/۱. ۸. رضا شیروفر، مسجد و انقلاب اسلامی، صص ۱۶۹. ۹. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک ۱۷۲/۱. ۱۰. سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، صص ۱۶۸-۱۷۲؛ علی باقری خاطرات ۱۵ خرداد، ۱۹۸/۴-۲۰۰. ۱۱. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۴۷. ۱۲. روحانیت و ۱۵ خرداد، صص ۸۱-۸۴. ۱۳. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ۳۵۶-۳۵۷ و ۳۶۰-۳۶۳. ۱۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک ۱۶۲/۱-۱۸۴. ۱۵. سیدجلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ۶۲۷/۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ۴۳۲-۴۴۴. ۱۶. همان، صص ۲۰۵-۱۷. همان، صص ۲۱۲. ۱۸. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک، ۲۲۶/۲-۲۲۸. ۱۹. همان، صص ۲۳۵-۲۳۷. ۲۰. همان، صص ۲۶۱. ۲۱. همان، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۲-۲۵۳. ۲۲. همان، صص ۲۵۶-۲۵۷. ۲۳. همان، صص ۲۸۷. ۲۴. همان، صص ۲۸۴. ۲۵. همان، صص ۲۹۵. ۲۶. همان، صص ۳۴۲. ۲۷. همان، صفحات ۳۳۶ و ۳۴۳. ۲۸. محمد دهنوی، قیام خونین ۱۵ خرداد به روایت اسناد، صص ۴۴-۴۷. ۲۹. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک، ۳۶۳/۲-۳۹۴. ۳۰. همان، صفحات ۳۸۰-۳۸۱. ۳۱. علی دوانی، پیشین، ۲۰۰-۲۰۱. ۳۲. همان، صص ۴۳۰-۴۳۲. ۳۳. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۵۱۹-۵۱۹. ۳۴. سیدمهدی عراقی، پیشین، صص ۳۲-۳۳. ۳۵. سید حمید روحانی، پیشین، ۴۹۹-۴۹۸/۱. ۳۶. همان، صص ۵۰۰-۵۰۱. ۳۷. همان، صص ۲۱۶ و ۲۴۸. ۳۸. سیدحمید روحانی، پیشین، ۵۲۴-۵۲۳/۱. ۳۹. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک، ۱۲۴/۴. ۴۰. همان، صص ۲۷۲. ۴۱. همان، صفحات ۷۳-۷۴ و ۷۷. ۴۲. شهید حاج طیب رضایی به روایت اسناد سواک، صص ۲۳۷-۲۴۰. ۴۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد سواک، ۱۸۴/۴؛ سید حمید روحانی، پیشین، ۵۸۸/۱-۵۹۱. ۴۴. مظفر شاهی، سواک، صص ۳۲۴-۳۲۷.



۱۳ خرداد ۱۳۴۲ روز عاشورا - امام در هر دو طرف خود را برای درگیری و برخوردی شدید آماده می‌کردند

تقابل پهلوی و روحانیت در گفتگو با آیت‌الله حسینی زنجانی

مراجع در مقابل اصلاحات ارضی ساکت نشستند



محمدرضا نوری

حضرت آیت‌الله سیدعزالدین حسینی زنجانی فرزند مرحوم آیت‌الله سیداحمد امام جمعه زنجانی از نخستین شاگردان حضرت امام و مرحوم علامه طباطبایی در دهه ۲۰ شمسی به شمار می‌رود. پدر ایشان، مرحوم آیت‌الله سیداحمد زنجانی در مجلس موسسان رضاخانی که برای انقراض قاجاریه و تشکیل سلطنت پهلوی تاسیس شده بود، در مقابل دیکتاتور، شجاعانه ایستاد و رای منفی داد. آیت‌الله سیدعزالدین حسینی از مبارزان عصر ستمشاهی به شمار می‌رود که در جریان قیام ۱۵ خرداد در زنجان دستگیر و به تهران منتقل شد و در کنار سایر علما به حبس افتاد. ایشان دعوت ما به گفتگو را متواضعانه پذیرفتند و خاطرات خود را از آن دوران پرشور بیان داشتند.

در آغاز لطفاً در مورد مسائل منتهی به بازداشت‌تان در جریان قیام ۱۵ خرداد و مطالبی که در زندان می‌گذشت اگر خاطراتی دارید بیان بفرمایید؟ بنده از خوانندگان گرامی متشکرم که وقتشان را صرف مطالعه این قطعات عبرت‌آموز تاریخ می‌کنند. ان‌شاء‌الله خدا هم برای مصلحت و نفع گوینده و هم خواننده این قضیه را تمام بفرماید.

اما مقدمات زندانی و گرفتار شدن ما در ۱۵ خرداد، از آنجا بود که این آریامهر ملعون، موضوع تقسیم ارضی را در زمان مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی شروع کرد تا ببیند که عکس‌العمل چه می‌شود. بعد از وفات ایشان - که در وفاتش هم اظهار جزع و تاجر مردم خیلی عجیب بود، یعنی تمام کشور ایران حتی در تهران، مسیحی‌ها و بقیه مذاهب هم انصافاً خوب عزاداری کردند - آن وقتی که فضا از وجود مبارک مرحوم آقای بروجردی خالی شد، رژیم با عجله بحث تقسیم ارضی را شروع کرد و تا حدی هم موفق شد؛ ولی علما و مراجع ساکت نشستند و به وسیله اعلامیه‌ها، مخالفت خود را ابراز داشتند. حتی از نجف مرحوم آیت‌الله العظمی خوبی اعلامیه دادند که عبارت شریفشان این بود: من حاضر من خون ناقابل خودم را در زیر ریشه درخت اسلام بریزم و مفتخر باشم. ماهم شروع کردیم با شدت به مخالفت کردن و تعقیب این مطلب که این کار مشروع نیست.

آیا آن موقع در زنجان ساکن بودید؟

بله از قم برگشته بودم و برای اقامه وظایف در زنجان بودم.

و امامت جمعه؟

بله! البته امام جمعه بودن منصبی نبود؛ بلکه جد اعلائی ما از باب این که راییشان اقامه جمعه بود، نماز جمعه را برگزار می‌کردند و ما هم بر همان رویه باقی مانده بودیم. آن زمان معمولاً شیخا پس از نماز مغرب و عشا در مسجد با رفقای نشستیم و صحبت می‌کردیم. با گسترش فعالیت‌هایم رئیس شهربانی زنجان که بسیار هتاک و بی‌پاک بود و اسم عجیبی هم داشت به نام سید نورالدین عادل یک شب به مسجد آمد. صحبت شد و گفتیم این خلاف شرع و خلاف قانون است. شما نباید ارضی مردم را بردارید و این کارها را بکنید. او هم العبادالله خواست بگوید که قرآن کهنه شده است؛ ولی من الحمدلله به او یک تودهنی زدم؛ البته او هم نمی‌توانست کاری بکند ولی خیلی عقده‌مرا در دل گرفت. از فضل خدا خیلی شاکرم که آنها جرات نداشتند با ما مقابله کنند.

حتی یادم است که مثلاً اداره اوقاف به خلاف، از موقوفات، عشریه (یک دهم درآمد) می‌گرفتند. یک‌بار رئیس اوقاف درباره موقوفه‌ای که در زنجان داریم به من تلفن کرد که آقا پس یک دهم (عشریه) سهم اوقاف چه می‌شود؟ کاملاً یادم است که گفتیم: فضولی نکن. او هم

هیچ چیز نمی‌توانست بگوید. الحمدلله از آن به بعد رئیس شهربانی خیلی مواظب من بود تا این که جریان اعلامیه آقایان پیش آمد و فعالیت رژیم برای زندانی کردن شروع شد؛ البته به من می‌گفتند اینها درصدد هستند که شما را زندانی کنند. لذا چند روز به حال اختفا به منزل مرحوم عمویم، که خدا رحمتش کند، رفتم.

اعلامیه آقایان در چه زمینه‌ای بود؟

درباره این که این بر خلاف شرع است حتی آقا سید احمد خوانساری.

تقسیم ارضی؟

بله تقسیم ارضی خلاف شرع است و خیلی تند اعلامیه صادر می‌کردند تا این که من گفتم چقدر در منزل عمو بمانم و مزاحمت ایشان را فراهم کنم؟ یا شدم آدم به منزل خودمان. همین که در ظهر ۱۵ خرداد ۴۲ از نماز به منزل برگشتم و قیامی را در آوردم که استراحت کنم، یک دفعه آمدند گفتند که رئیس شهربانی سید نورالدین عادل در بیرونی است. در آن موقع همه اسناد مربوط به تلگراف تبریک به مرحوم طالقانی و تفصیل فعالیت‌هایی که در منبر و غیر منبر انجام داده بودم، در جیبم بود.

تلگراف آقای طالقانی مربوط به چه بود؟

ایشان با ما از زمان مرحوم والد رفیق بودند، یعنی نزد مرحوم آقا، تلمذ می‌کردند. و حتی در مقدمه کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نیز از ایشان تجلیل به عمل آوردند. در هر حال ایشان در مبارزه خیلی گرم بودند و تازه از زندان بیرون آمده بودند، لذا من آزادی ایشان را تبریک گفتیم و جواب تبریک در جیبم بود.

من به بیرونی آمدم و به این دلیل که نشان دهم نترسیده‌ام و نسبت به مساله بی‌تفاوت هستم عیالم را نپوشیدم و حتی دکمه قیابا را هم نپوشیدم. نه او سلام کرد نه من و البته به مسخره گفت: این وقتکم الله بالخير. خواستم عبور کنم، دیدم او هم با کمال بی‌حیایی به دنبال من راه افتاد و آمد به اندرونی و خانواده هراسان آمد و خواست به عمو من که (خدا رحمتش کند) پیرمرد بود و بزرگ فامیل ما محسوب می‌شد، تلفن کند. آن موقع تلفن‌ها هندی بود. عادل گفت: آئی‌آی‌آی به تلفن دست نزن. او خیال می‌کرد من می‌ترسم به بیرون نگاه کردم، دیدم بله پشت بام و حیاط همه پر از پاسبان است. سوال کردم (تعبیر «مکن») را به کار نبردم بلکه گفتم: «مانعی» ندارد، من رختن را عوض کنم؟ او کینه هم به ما داشت. گفت: نمی‌شود و پشت سر من آمد که مبادا من از آنجا فرار کنم! من هم عمداً بدون این که جیبی‌هایم را از آن کاغذها خالی

کنم، آمدم بیرون. دیدم که یک جیب آنجا آماده است و یک رئیس کلانتری هم بود. در صندلی جلو ۳ نفر نشسته بودند و من و آن رئیس کلانتری هم در صندلی عقب نشستیم.

جناب عالی هم متوجه بودید که این مدارک در جیب‌تان است؟

بله بله اصلاً به من برمی‌خورد که او خیال کند من ازش می‌ترسم. واقعا کار خدا بود. بعد آمدم و سوار شدیم در خرداد ماه هوا گرم بود و چون اینها از مردم می‌ترسیدند، زمانی را انتخاب کرده بودند که مردم نفهمند، چون مردم ۲ ساعت بعد از ظهر معمولاً استراحت می‌کنند. توی جیب که نشستیم آقا این اصلاً مجال نداد، و به سرعت رفت. طوری حرکت می‌کرد که سر من می‌خورد به سقف سر خودشان هم می‌خورد.

و به سمت تهران می‌آمدند؟

بله طوری بود که این رئیس کلانتری که آدم خوبی بود، این طوری نشسته بود.

با احترام؟

بله خیلی با احترام اصلاً مرعوب شده بود. من دیدم این بیچاره خودش را باخته است، چون آدم بسیار خوبی بود. عیب ندارد اسم او را ببرم، گفتم آقای عطایی شما که سیگاری هستید و این طور ناراحتید چرا سیگار نمی‌کشید؟ گفت: آقا در حضور شما، من چطور سیگار بکشم؟ گفتم بابا سیگار را بکش.

این را که من گفتم، نفر جلویی گفت: ایشان چه کار کند، او مامور است و المامور معذور گفتم اگر این منطق درست باشد، تمام مجرمان حتی آنهایی که در جنگ سیدالشهدا، شرکت کردند، آنها هم معذورند. چون آنها هم مامور بودند، سر خود که نیامده بودند. این هم به عقیده من کبرایی است که استعمار برای گول زدن مردم انداخته است. چطور المامور معذور؟ همه مسوولند و همه باید جواب سوال بدهند. او هم که دید نخیر سنبه پرزور است، هیچی نگفت و ماستها را در کیسه کرد.

هنوز از قزوین نگذشته بودیم که ماشینی ایستاد و مرا در یک کلانتری بردند. رئیس آن کلانتری هم خیلی خبیث بود. دید من هیچ ناراحت نیستیم و نشاط دارم گفت: حالت چطور است؟

گفتم: بسیار خوبم. گفت: حالا از آن آنها خوب میل می‌کنید. می‌فهمید که چه خبر است. این تعرض را کرد و ما نشستیم و بعد به سمت تهران راه افتادیم. آنها طوری با عجله می‌رفتند که مرتب سرها به سقف جیب می‌خورد. خوشبختانه سقف از آهن نبود والا سری

برایمان نمانده بود!

غروب به زندان شهربانی در خیابان سپه (=امام خمینی) که آن وقت باغ ملی بود، وارد شدیم و سایر آقایان هم همانجا زندانی بودند.

همان محلی که بعدها به زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری تبدیل شد؟

بله از دور یک نفر از همشهریان زنجانی را آنجا دیدم که تازه می‌خواست در شهربانی استخدام شود. او آدم خوبی بود و از باب دلسوزی هی پشت دستش می‌زد، یعنی که این هم رفت آنجایی که عرب نبی می‌اندازد.

بعد مرا بردند بالا و دیدم تمام روسای شهربانی آنجا نشسته‌اند من هم نشستم؛ البته با کمال بی‌اعتنایی. یک جوان که خیلی هم قلمدانی و نستعلیق حرف می‌زد، گفت: آیا ملتزم می‌شوید که آنچه از شما سوال می‌شود، راست بگویید؟ خیلی رسمی سخن می‌گفت انگار دیکته می‌گوید. من گفتم از ۲ حال خارج نیست یا من دروغگو هستم یا راستگو اگر راستگو باشم که دیگر التزام لازم نیست. دروغگو هم باشم، هر قدر التزام بدهم فایده ندارد. او برای حرفم جواب نداشت. گفت: آخوندیش نکن! به هر حال سولاتی کردند و جواب دادم. حالا من هنوز نماز هم نخوانده‌ام و از این بابت ناراحتم.

سمنش چه بود؟ باز جو بود؟

نمی‌دانم. با این که جوان بود؛ ولی ظاهراً عنوان رئیس داشت. سایر رفقای زندانی باید اسمش را به یاد داشته باشند. بعد مرا آوردند به جایی که تمام پاسبان‌ها آنجا بودند. جایی که مثلاً با نوبت، آنجا از هم جدا و تقسیم می‌شدند.

من که نشستیم این بدبخت‌ها، شروع کردند به مسخره کردن مقدسات مثلاً می‌گفتند ان‌شاء‌الله امام زمان می‌آید، درست می‌کند. بعد برای من یک ساندویچ آوردند.

آرام آرام این پاسبان‌ها پا شدند رفتند و آنجا کاملاً خالی شد. ناگهان صحنه عجیبی دیدم واقعا خدا در مقابل آن شقی‌ها چه خلق کرده است! دیدم یک جوان خیلی با غرور و بی‌اعتنا آمد پهلوی من و گفت: سلام علیکم. آقا نوکرتم، دستت را می‌بوسم، پایت را می‌بوسم. تکان که نخورده‌ای؟ گفتم: تا حال تکان نخورده‌ام. امیدوارم ان‌شاء‌الله بعداً هم نخوریم. گفت: آقا تکان نخوری! پشت من را ببین. پشتش را که باز کرد، به طوری شلاق زده بودند که اصلاً جای پوست سفید نمانده بود. هم‌ااش ریخته بود، ولی خیلی شجاع بود. بدون این که اصلاً خم به ابرو بیاورد.



او را نشناختید؟

نه آن وقت در آنجا نشناختم. بعد که آمدیم، باز سولاتی کردند و من هم هیچ اعتنايي نکردم که مثلاً بترسم که این کاغذها در جیبم ممکن است خطر داشته باشد و آنها را پیدا کنند و این دلیلی بشود علیه من. بخصوص نامه آقای طالقانی.

بالاخره به زندانی آمدیم که آقایان علما آنجا حضور داشتند. هنوز مرحوم لنگرانی و آقای مطهری نیامده بودند؛ اما آقای فلسفی بود و همچنین عده زیادی از مردم ساوه که برای یاری نهضت آمده بودند. اینها مثلاً از ساداتی بودند که اغلب آنها آنجا کشته شده بودند و بقیه را آورده بودند. یکی از آن پاسبان‌های سبیل کلفت دم در ایستاده بود. در را باز کرد و من را داخل بند انداخت. همه خواب بودند.

آن مردم، اهالی ساوه بودند یا ورامین؟

شاید ورامین بود. بعد به بند که وارد شدم، آنها شام را خورده بودند و من باقیمانده‌اش را خوردم. یادم نمی‌رود شام قورمه سبزی بود؛ ولی خورشش آن قدر رقیق بود که به آب کر شباهت داشت. و گویی غسل کردن در آن جایز بود. چون گرسنه بودم، قدری از آن را خوردم. آن پاسبان‌ها نیز همچنان خیلی محکم ایستاده بودند. آن گاه پا شدم، وضو گرفتم و نماز را خواندم. کسی که در آنجا آن وقت بیدار شد، حضرت آیت‌الله ناصر مکارم بود که آن موقع در بحبوحه جوانی بودند. من آن وقت ایشان را نمی‌شناختم. صبح شد و آقایان بیدار شدند و سوال کردند تازه چه کسی آمده؟ و ریختند سر من. مثل همان که در روایت هست وقتی یک مردی می‌آید به بزخ، سایر مردها می‌ریزند از او می‌پرسند در دنیا چه خبر؟ اینها هم همان طور ریختند. گفتم: حالا تشریف داشته باشید. آن که یادم می‌آید عرض می‌کنم.

در آنجا بودیم که پشت سر هم این طلبه‌ها را می‌آوردند. در کنار زندان یک چاردیواری بلندی بود که سقف نداشت و به آن مثلاً حیاط می‌گفتند امکاناتی هم نداشت.

چند نفر زندانی بودند؟

معدالش ۶۰ نفر بودند و برای هر نفر مقدار بسیار کمی فضا وجود داشت.

آنجا بودیم تا مرحوم لنگرانی آمد که آمدنش هم عجیب بود. دیده بودید خیلی قد رسایی داشت و از آن لباسهای معمولی آخوندی نمی‌پوشید. لباده کوتاه می‌پوشید. نوعاً این قسم لباسها هم مال دولتی‌ها بود. من خدمت آقای فلسفی نشستیم. گفتم که آقای این قاضی عسکر کیست که آورده‌اند؟ گفت: نه آقای قاضی عسکر نیست. اشخ حسین لنگرانی است. من دیدم همه بلند شدند و ایشان هم آمد و یک سیگار برداشت و با کمال وقار و می‌اعتنایی کشید و فضا هم همان طور خمود و خاموش بود و جزع و فزع بلطنی کاملاً سایه افکنده بود. اصلاً کسی حرف و کلامی به زبان نمی‌آورد و صحنه کاملاً خاموش بود. ایشان شروع به صحبت کرد و گفت آقایان را خاموش و ساکت می‌بینم، ملول می‌بینم، طلبه و سکوت؟! من یک فرعی دارم و از کتاب خلاف شیخ که همراه آورده بودند، فرعی را عنوان کردند.

به قول سعدی: خلمان مجلس به جوش. اصلاً کاملاً فضا را تغییر داد. همه ایشان را می‌شناختند و من هم شناختم.

انتقال اخبار به زندان توسط هندوانه

مرحوم مطهری هم بعد از ما آمدند و گفتند که برای من گهگاه و به تناسب اوضاع از بیرون به عنوان تحفه هندوانه خواهند آورد و طوری هماهنگ کردیم که در بیرون زندان جریان‌ها را در کاغذی بنویسند و ماهرانه در هندوانه قرار دهند و طوری جاسازی کنند که اصلاً معلوم نشود که کاغذ در هندوانه است. و به این طریق اخبار مهم بیرون از زندان به ما می‌رسید. مثلاً ما از این طریق متوجه شدیم که آقای میلانی به عنوان اعتراض تصمیم داشته‌اند به تهران تشریف بیاورند و رژیم هواپیمای ایشان را بازگردانده است.

برگزاری نماز جماعت

در زندان من با عده‌ای دیگر که بعداً آقای مطهری هم اضافه شد خدمت آقای فلسفی بودم. بعد از ۳۳ روز احساس کردم که اینها پیش خودشان بنای نماز جماعت را می‌گذارند و می‌گویند حالا که این همه جمعیت است، چرا جماعت نخواهیم؟ من هم هیچ متوجه نبودم، بعد نگو اینها

همگی آمدند و به آقای فلسفی گفتند شما از طرف همه از فلائی بخواهید که بیایند برای اقامه جماعت.

یعنی از جناب عالی؟

بله و آقای فلسفی گفتند که آقایان این طور می‌گویند. شما الحمدلله خیلی... من گفتم آقای فلسفی، خود شما چرا امامت نمی‌کنید؟ ایشان به شوخی گفت: من هر گناهی کردم؛ اما امام جماعت نشدم. در هر حال همه ما، به اتفاق اقامه جماعت کردیم. مرحوم لنگرانی صف اول می‌ایستاد. چه بسا بعضی اوقات اقامه هم می‌گفت. آن خلوص نیتش را عرض می‌کنم.

باز تاب ورود مرحوم لنگرانی به بازداشتگاه بعد از آن خمودی و ملولگی چه بود؟

خیلی مفید بود. اصلاً همه روح دیگری پیدا کردند. نشاط زیادی ایجاد شد؛ البته در میان ما افراد نابالی هم بودند که بازداشتشان ربطی به موضوع سیاسی نداشت و به علت دیگری آنها را زندانی کرده بودند؛ ولی از من سوال نکنید که اسمشان چه بود؟ به عقیده من آقایان را عمداً با آنها زندانی کرده بودند که عنوان روحانی را خراب کنند. به هر حال آنها هم بعداً به جزایشان رسیدند.

من با آقای مطهری خیلی مانوس بودم. چون استاد هر دو ما مرحوم علامه طباطبایی بود، ولی در زندان بیشتر مانوس شدیم. ایشان گفتند فلائی مایل هستید که با هم بحث علمی داشته باشیم؟ گفتم: بله از خدا می‌خواهم چرا وقت مادر اینجا عاقل و باطل بگذرد؟

خلاصه این برنامه هم با این وضعیتش برگزار می‌شد تا این که یک روز اعلام کردند حضرت آیت الله حاج‌سیداحمد خوانساری می‌آید. یک رئیس شهرنایی در زنجان بود که با ما هم آشنا بود. ابتدا او به عنوان مقدمه آمدن

ما هم نشستیم. در یمین و یسار آیت‌الله حاج‌سیداحمد خوانساری، مامورهای ساواک عینک زده ایستاده بودند و ایشان هم غیر از یک احوالپرسی اجمالی اصلاً کلمه‌ای به زبان نیاوردند.

آقای فلسفی گفتند که حضرت آیت‌الله شما در قفاقت متخصص هستین؛ اما در جریان‌های سیاسی ما ورود داریم. در هیچ جا معمول نیست زندانی سیاسی را این طور تحت فشار بگذارند. چرا اجازه نمی‌دهند که از منزل آقایان غذا بیاورند؟ همچنین آقای فلسفی اضافه کردند که در میان این آقایان کسانی هستند و به عنوان مثال مراسم بردند که بعد از این که ایشان را دستگیر کردند، زنجان می‌خواست تعطیل شود. این چه وضعی است؟ و خیلی انتقاد کرد. این را گفت و آقای خوانساری هم نه «لا» گفتند و نه «انعم». پا شدند و رفتند و اثر آن ملاقات این شد که اجازه می‌دادند غذا بیاورند. بعد اینها که آنجا بودند، خیال می‌کردند ما که مثلاً این عنوان امام جمعه بودن را داریم؛ لابد هر روز غذای ما مثلاً خورش فسنجان و کباب است. در حالی که منزل ما آنجا نبود. فقط آن وقت همشیره ما در تهران بود و آنها هم همه می‌تسیرند. دوستان منتظر بودند که غذای من مثلاً یک غذای عالی باشد؛ اما دیدند که خبر غذای من هم متعارف است. گفتند آقا ما انتظار دیگری داریم. گفتم تخییر. همین است دیگر، من چکار کنم؟

روزی ناگهان آمدند آقای فلسفی را خواستند. فلسفی رفت. بعد از او آقای لنگرانی را خواستند. لنگرانی هم رفت. اینها کار کشته بودند. نفر سوم من بودم. من که رفته در آن اتاق مخصوص. دیدم رئیسشان یک ورقه‌ای را جلوی من گذاشت و گفت شما امضا بکن. من هم از همه جا بی خبر آن را امضا کردم. حالا آقایان هم فکر می‌کنند من می‌دانم

شوخی‌ها و مطایبات



در این میان خدا یک سیدی را رساند به اسم آقای ابطیحی که پیشکار آقای بهبهانی بود که به نوبه خودش در تفریح واقعا عجوبه بود. مثلاً بعد از شام بعضی اداها را در می‌آورد و به قول خودشان شلیک خنده حاضران بلند می‌شد.

روزی ایشان به شوخی گفت که من بایستی بین آقایان آشتی بدهم و این در حالی بود که آقایان با هم خیلی اتحاد داشتند. در میان ما یکی بود که سری طاس داشت و همیشه هم اوقاتش تلخ بود و در گوشه‌ای می‌نشست؛ البته او امام جماعتی بود که جریش سیاسی نبود. آقای ابطیحی گفت همه باید با این آقا آشتی کنند. همین طور مثل عروس را او گرداند و گرداند تا به من رسید. من گفتم: آقا! والله من خدمت ایشان ارادت دارم. گفت نمی‌شود آقا! شما هم باید با ایشان مصافحه کنید. خلاصه که همه سرایشان را ماچ و معلقه کردند و از آنجا که سنی هم از ایشان گذشته بود، آقای ابطیحی می‌گفتند باید حتماً مصافحه کنید. ما از دستشویی زندان راضی نبودیم. برای این همه جمعیت فقط ۲ مستراح وجود داشت. در این شرایط از تبریز هم عده‌ای را آوردند و اضافه کردند. طوری شد که ظهرها هم که افراد می‌خوابیدند، باز شلوع بود. دوستان هم این مطلب را دیگر ول نکردند. آنچه از شوخی بلد بودند برای این که تجدید حال بشود، بیان می‌کردند تا در اثر این شوخی‌ها روزی رئیس زندان، که افسری بود، وقت خواست و آمد و با آقای فلسفی ملاقات کرد و بعد ایستاد و خیلی هم خوب صحبت کرد و گفت: ما همه جور زندانی دیده بودیم، اما از سنخ شما ندیده بودیم. آخرین چه وضعی است که شما دارید؟ این همه خنده این همه تفریح، بعد مقداری ملامت کرد که من یادم است قدری به آقای مکارم برخورد و همین که زندانبان بیرون رفت، ایشان رو کردند به بقیه و گفتند که آقا من حاضر بودم زمین شکافته بشود و مرا ببعد. این چه وضعی است دارید؟

سپس برای این که همه وقت ما به تفریحات نگذرد، آقای فلسفی بیایید یک کلاس وعظ و خطابه برگزار کنیم. در اینجا کتاب که نداریم، موضوعی را معین می‌کنیم. شما هر شب در مورد آن فکر کنید. حتماً این قدر محفوظات دارید که آنها را مرتب کنید. فردا همه می‌نشینیم و گوش می‌دهیم و من هم که به این فن واردم، آن خطابه‌ای که از شما صادر شده می‌نویسم و متذکر می‌شوم. همه قبول کردند. از جمله [خدا رحمت کند] شهید هاشمی‌نژاد که سن خیلی کمی داشت. یک روز عصر برای سخنرانی نام‌نویسی کرد؛ البته همه با یک نظر تقریباً تحقیری نگاه کردند. آقای فلسفی چون او را می‌شناخت و شاید هم منبرشان را دیده بود، این ضرب‌المثل را که من تا آن موقع نشنیده بودم گفت که: «لفل نیین چه ریزه بشکن بیین چه تیزه». ایشان با آن سن شان انصافاً فردا کاملاً از عهده بیرون آمدند. مایه اعجاب بود!

که باید این را به هر وسیله‌ای که هست امضا نکنم. به محض این که برگشتم، آقای فلسفی گفت: امضا که نکردید؟ گفتم: چرا من امضا کردم. گفت: امضا کردی؟ گفتم: بله تگو مفاد آن ورقه این است که اینها علیه سلطنت مشروطه قیام کردند و باید اعدام بشوند. گفتم: دیگر گذشته است و هر طور که می‌خواهد بشود. یک روز هم مرا بردند تا با یک شماره روی سینه‌ای من عکس بگیرند.

بعضی اوقات هم ما را ردیف می‌کردند برای رفتن به حمام. ظاهراً ۲ یا ۳ مرتبه ما به حمام رفتیم. اخوی مرحوم ما هم از بازداشت من خیلی ناراحت بود.

آقای دکتر سید نورالدین مجتهدی؟

بله عمومی هم داشتیم. همه شان به رحمت خدا رفتند، آنها به اخوی فشار می‌آوردند که یا الله زود باش. فلائی ناراحت است، چرا اقدام نمی‌کنی؟ ایشان چون ارتشی و طبیب مخصوص اطفال آزمون بود، به هر وضعی که بود استثنائاً توانست وقت ملاقات بگیرد و در آنجا در حضور

شخصی که ظاهراً سرتیپ بود، با اخوی دیدار کردم. اخوی گفت که از زنجان آمدند و برای شما پول آورده‌اند. اوضاع مالی آقای طالقانی هم خیلی خراب است. آن وقت آقای طالقانی مشهور نبود. من به ایشان گفتم هر چه پول آوردید، بدهید. آنجا، من الان احتیاجی ندارم، ایشان هم همین کار را کرد.

اخوی برای خلاصی من خیلی ملاقات‌ها کرده بود. بالاخره من یک روز دیدم که آمدند و مرا سوار یک ماشین خیلی مرتب کردند و بردند. من احتمال می‌دادم که مرا ببرند و در جای خیلی مهمی سر به نیست کنند و هیچ کس هم خبر نشود. باید اقرار بکنم در آن وقت ترسیدم. به راننده گفتم ممکن است بگویند مرا کجا می‌برید؟ گفت: الان می‌گویم، قدری هم گذشت. همین طور الان می‌گویم. الان می‌گویم، تا رسیدیم مقابل یک ساختمان که بعداً فهمیدم آنجا هسته ساواک است و محل کار پاکروان آنجاست. هوا هم بسیار گرم بود. پله‌ها را بالا رفتیم. دری باز شد. یک سرتیپ نشسته بود. سرهنگی هم به او گزارش می‌داد. خدا آقای دستغیب را رحمت کند. آن سرهنگ شروع کرد به انتقاد از دستغیب، اما مقصودش من بودم.

آقای دستغیب هم آنجا بود؟

نه آن سرهنگ گفت که این آقایان قدر خودشان را نمی‌دانند. اینها عنوان دارند. چه ارزشی دارد که آنجا تبلیغات می‌کنند و خودشان را به زحمت می‌اندازند؟ البته این حرف‌ها را به عنوان آقای دستغیب می‌زد، ولی در واقع به من اشاره داشت.

سرهنگ که اینها را گفت دیگر وقت تمام شد و البته وقتی من وارد شدم، او کت نداشت اما فوراً کت پوشید و...
یعنی از باب احترام کت پوشید؟

بله

آن سرتیپ یا سرهنگ؟

سرتیپ.

اسمش را نمی‌دانید؟

تخییر. سپس همراه او رفتیم. دری باز شد، داخل شدیم. معلوم شد پاکروان آنجاست. خیلی احترام کرد. فوق‌العاده می‌دانید تربیت شده اروپا و ایتالیا بود. بالاخره عنذرخواهی کرد. او گفت: من باید زنجان بیایم و خدمت شما برسم، و از این دلجویی‌ها کرد. من تازه فهمیدم که اعدام نخواهم شد و آن گاه آزاد شدم و بیرون آمدم و مستقیماً به منزل همشیره رفتم. آنها هم که مرا دیدند، خیلی خوشحال شدند. بتدریج همه علما هم آزاد شدند و رفت‌آمد ما با آنها خیلی زیاد شد تا اینجا فعلاً یادم است.

و عده دادید که اسم آن فرد شکنجه شده را بفرمایید. قصه او چه شد؟

او طلبه‌ای بود به نام مشکینی در عراق زنه این آقای مشکینی در قم، جنازه ایشان را آوردند و انداختند.

یعنی شهیدش کردند؟

تخییر. جان سختی او را می‌گویم. بشدت او را شلاق زده بودند. ابتدا گفت: آقا من الان حال ندارم صحبت کنم. صبح که حالت کمی جا آمد، معلوم شد که او هم مثل ابطیحی شوخ است و شروع کرد به بذله‌گویی و ادای خانم‌های میدی عرب را در می‌آورد.

میدی یعنی چه؟

میدی یعنی روستایی. همان‌ها که می‌آمدند در نجف و کر بلا نوحه‌خوانی می‌کردند. این عین آنها ادا درمی‌آورد.

یعنی با وجود آن شکنجه‌هایی که شده بود؟

بله! بعداً دیگر خوب شده بود.

پيامدهای آن متنی که شما درباره قیام علیه سلطنت امضا کردید، چه بود؟

والله من چیزی نفهمیدم.

از آقایان نظیر مرحوم لنگرانی در ایام حبس و در آن خطابه‌ها و سخنرانی‌ها خاطره دیگری دارید؟

ایشان خطبه و سخنرانی نکرد.

چه خاطره دیگری دارید؟

خاطره همان عظمت مقام روحی آقای لنگرانی است. ایشان خیلی هم به من محبت پیدا کردند و صف اول جماعت می‌ایستادند. بعداً هم که جدا شدیم و آمدیم بیرون، پیغام داده بودند که دلم برای فلائی پرپر می‌زند، زود بیایید و من هم رفتم خدمتشان.

از لطف شما خیلی متشکریم.



خدمتگزار طاغوت



جشن های ۲۵۰۰ ساله و تغییر تاریخ شمسی به شاهنشاهی نقش قابل توجهی داشت. او تاریخ شاهنشاهی را چنان نوشت که کورش را به آریامهر متصل کرد تا پهلوی دوم بتواند خود را وارث قدیمی ترین امپراتوری تاریخ بنامد.

در این دوران متن سخنرانی های شاه از جمله متنی که وی بر مزار کوروش خواند و [نیز گفته می شود] کتاب هایی که نگارش آنها به شاه منتسب می باشد توسط شفا نگارش یافته است. ساواک در سند بیوگرافی او آورده است:

«فردی عیاش و خوشگذران، بی قید و بند و زن باره است به طوری که به وسیله زن می شود همه نوع اسرار از او در آورد(۱)»

از سوءاستفاده های مالی شفا نیز مطالبی عنوان شده از جمله در یک گزارش ساواک آمده است: «در سال ۱۳۳۸ چون میزبانی و راهنمایی مخبرین در مراسم ازدواج شاه و فرح به عهده او بود، وی مبلغ ۲۰ هزار لیبره از مخبر روزنامه معروف «پاری مارچ» رشوه می گیرد تا به او اجازه تهیه عکس های مناسبی از مراسم فوق الذکر را بدهد».

یکی از وابستگان دربار در سال ۱۳۴۰ اظهار نمود که قرار بود شفا به علت سوءاستفاده های مالی و ولخرجی هایش در تهیه مقدمات جشن های ۲۵۰۰ ساله و سوء رفتار و اخلاق در مسافرت های خارج از کشور، از سمت خود عزل گردد، اما به خاطر عنایت شاه و وفاداری و چاپلوسی و تملق گویی هایش به اخذ نشان تاجگذاری مفتخر گردید.

همسر اول شفا «بنان خانم قانع» خواهر سرتیپ جهانگیر ارفع بود که ثمره این ازدواج دو فرزند است.

شجاع الدین شفا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به اروپا رفت و علیه جمهوری اسلامی دست به اقداماتی زد و از جمله کارهای وی می توان به کتابی تحت عنوان «جنایت

شجاع الدین شفا فرزند علیرضا شفا در سال ۱۲۹۷ در شهر قم به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دوره ابتدایی در قم و دوره متوسطه در مدرسه علمیه تهران به میل پدر وارد دانشکده طب شد. ولی روح او سازگار با رشته پزشکی نبود. زیرا از کودکی علاقه زیادی به ادبیات داشت. در سال ۱۳۱۸ به فرانسه رفت و در رشته ادبیات در دانشگاه سوربن مشغول تحصیل گردید. پس از شروع جنگ برای ادامه تحصیل به دانشگاه سن ژوزف بیروت رفت.

بعد از اتمام تحصیلات عالی در سال ۱۳۲۰ به تهران بازگشت و در اداره تبلیغات مشغول کار شد. در سال ۱۳۲۲ به اتفاق علی جلالی، سردبیر روزنامه اطلاعات و مجید یکتایی و کاظم عمادی حزب میهن پرستان را تشکیل داد که بعدها این حزب پس از ائتلاف با حزب استقلال عبدالقادر آزاد و حزب پیکار تفضلی ها و خسرو اقبال به نام حزب میهن نامیده شد.

این حزب دارای روزنامه ای بود به نام میهن پرستان که سر مقالات مهیج آن را در فضای بعد از سوم شهریور، شفا می نوشت. وی با سمت رئیس کل انتشارات و تبلیغات به نمایندگی از مطبوعات عضو هیات بود که همراه دکتر مصدق در جریان ملی کردن صنعت نفت به لاهه رفت.

در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بویژه پس از انقلاب به اصطلاح سفید، حکومت شاه برای ایجاد وجهه و پز دموکراتیک برای حکومت، اقدام به جذب روشنفکران نمود. شجاع الدین شفا یکی از عناصری بود که خود را در خدمت رژیم قرار داد و در سمت هایی همچون شورای مرکزی جشن های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران، رایزن فرهنگی و مطبوعاتی و سخنگوی وزارت دربار و مشاور عالی دربار در امور فرهنگی و مدیرعامل کتابخانه پهلوی به کار گمارده شد.

وی در ایجاد زمینه های فکری فرهنگی برگزاری

در جریان نهضت امام، افراد بسیاری در هر دو جبهه این کارزار حضور داشتند و به نقش آفرینی می پرداختند.

ایام در شماره های خردادماه سالیان گذشته این توفیق را داشته

که به این جنبش بزرگ بپردازد و در طول دوره انتشار خود، اشخاص و بازیگران مختلف را در هر دو سوی این میدان معرفی نماید.

امسال نیز شرح حال بعضی دیگر از مهره های موثر رژیم پهلوی

(ارتشبد نصیری و شجاع الدین شفا) و یاران فداکار امام امت

(مرحوم آیت الله شیخ حسین لنکرانی، مرحوم استاد علی دوانی

و شهید لاجوردی) را با تکیه بر نقشی که در وقایع سال های ۴۱ تا

۴۳ ایفا کرده اند، موضوع دو صفحه پیش رو

قرار داده است.

و مکافات» که در خارج از کشور چاپ شده اشاره نمود. کتابی هم با عنوان «از کلینی تا خمینی» دارد که در آن، نسبت های ناروایی به عالمان شیعه و موضوع اجتهاد و فقهات داده است.

منابع:

۱. قاسم یاحسینی، رضای کوچک: نگاهی به زندگی رضا پهلوی، انتشارات مدرسه، صص ۱۲۷-۱۲۸ • ۲. کریم سنجلی، امیدها و ناامیدی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجلی، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸، صص ۱۰۹-۱۱۰ • ۳. ناصر نجفی، بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی، تهران: انبشتین، ۱۳۷۳، صص ۲۲۷-۲۲۹

اکبر مشعوف

سرکوبگر



نصیری (راست) در حضور محمدرضا پهلوی

مشغولی قابل توجه دیگری نداشت.

نصیری تا واپسین ماه های عمر رژیم پهلوی در ریاست ساواک باقی ماند و همه خشونت ها، شکنجه ها، قتل ها و اعدام های مبارزان در این سال ها تحت مدیریت او انجام می گرفت.

اما با گسترش حرکت های مردمی، نصیری نتوانست بحران را مهار کند و عملکرد غیرانسانی وی در ساواک موجب گسترش ناآرامی ها شد.

شاه به ناچار و به دنبال توصیه هایی در نیمه خرداد ۱۳۵۷ سپهبد ناصر مقدم را به ریاست ساواک منصوب ساخت و نصیری با سمت سفیر کبیر شاه به پاکستان رفت. ولی از آنجا که جنایات وی در دوران ریاست ساواک، یکی از دلایل عمده قیام مردمی شناخته شد، با هواپیمای اختصاصی در ۲۶ مهر ۱۳۵۷ به ایران بازگشت تا شاید بازداشت ظاهری او مردم را آرام سازد.

وی تا پیروزی انقلاب اسلامی در زندان بود و در جریان بازگشایی زندان ها موفق به فرار از زندان نگردید و در دادگاه انقلاب اسلامی محکوم به مرگ شد که این حکم در روز جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ به اجرا درآمد.

منابع:

۱. دلد، اسکندر، زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا، تهران: نشر گلفام، ۱۳۷۲ • ۲. شاهدی، مظفر، ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور)، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۶ • ۳. منصور، جواد، تاریخ قیام پانزده خرداد، به روایت اسناد، ج ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ • ۴. موحد خونی، جمیل، سرداران کوچک و بزرگ، تهران: میکاتیل، اشجع، ۱۳۸۵.

سهیلا عین الله زاده

تصمیم های مهم ساواک نداشت و اعتقاد تردیدناپذیر او در برخورد خشن با مخالفان از دلایل حضور طولانی مدتش در راس ساواک بود.

از جمله رخداد های دوران ریاست نصیری بر ساواک، قتل بختیار نخستین رئیس ساواک در عراق بود. نصیری این اقدام را به نام خود ثبت کرده و به پاداش آن درجه ارتشبدی را کسب کرد. وی عضو تشکیلات بهاییان در ایران نیز بود. از ویژگی های وی فساد مالی در سطح بسیار گسترده بود و جز کسب مال و ثروت اندوزی های نامشروع، دل

مخالفان حکومت، رضایت شاه را فراهم نمی کرد. نصیری در ریاست شهربانی کل کشور مهره دلخواه شاه برای سرکوب مخالفان بود.

بر همین اساس در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نصیری علاوه بر ریاست شهربانی کل کشور، فرماندار نظامی تهران و حومه شد تا برای سرکوب مخالفت ها فراغت بال و امکانات بیشتری داشته باشد و سپس در اسفند ۱۳۴۳ به ریاست ساواک رسید.

نصیری جز وفاداری مطلق به شاه نقش دیگری در مدیریت، سازماندهی و

نعمت الله نصیری فرزند محمد نصیری (عمیدالممالک) در مرداد ۱۲۸۹ در بخش سنگسر از توابع سمنان متولد شد و پس از طی تحصیلات مقدماتی و گذراندن دانشکده افسری در ۱۳۱۳ به درجه ستوان دومی رسید.

وی موقعیت های مختلف فرماندهی را به عهده گرفت و از دوران کودتای ۲۸ مرداد وفاداری اش را به شاه ثابت کرده بود. وی از سوی محمدرضا پهلوی مامور صدور ابلاغ حکم عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به این مقام شد. مصدق ضمن تایید دریافت این حکم، در صدور آن از سوی شاه اظهار تردید کرده، نصیری را بازداشت و روانه زندان ساخت.

شاه با شنیدن خبر دستگیری نصیری، کشور را ترک کرد. پس از پیروزی کودتا و بازگشت شاه به تهران، افراد بازداشت شده در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و از جمله نصیری فرمانده گارد سلطنتی آزاد شدند. وی پس از کودتا مورد تفقد قرار گرفت و با ارتقا به درجه سرتیپی در فرماندهی گارد سلطنتی ابقا شد و سپس درجه سرلشگری گرفت.

در ۱۳۳۹ ابتدا معاون ژنرال آجودان و سپس رئیس شهربانی کل کشور شد. سال ۱۳۴۱ به درجه سپهبدی رسید و از خرداد ۱۳۴۲ فرماندار نظامی تهران و حومه هم شد.

ریاست نصیری بر شهربانی کل کشور (۱۳۴۳-۱۳۳۹) همزمان با آغاز نهضت امام خمینی (ره) بود. نصیری در مقام فرماندهی شهربانی کل کشور، در سرکوب مخالفت ها، نقش مهمی داشت. در حالی که عملکرد ساواک به ریاست پاکروان در مقابله با

مرد دین و سیاست

آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی در سال ۱۳۶۸ ش در یکی از محله‌های قدیمی تهران (سنگلج) و در یک خانواده اصیل روحانی پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش آیت‌الله حاج شیخ علی لنگرانی از عالمان و مجتهدان طراز اول تهران به شمار می‌آمد. پدر بزرگ و جد وی نیز از مجتهدان سرشناس زمان خود بودند. خاندان لنگرانی نسل اندر نسل حدود ۴۰۰ سال رهبری دینی، مذهبی و سیاسی مردم را برعهده داشتند.

حسین دوران کودکی را در چنین خاندان علمی و معنوی‌ای پشت سر گذاشت. وی خواندن و نوشتن و بخشی از مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر و بخشی دیگر را در محضر استادان حوزه علمیه تهران فرا گرفت. سپس به نجف اشرف هجرت کرد و تحصیلات خود را تارسیدن به اجتهاد ادامه داد. او علاوه بر دانش حوزوی در سایر علوم نیز اطلاعات لازم و کافی داشت و با زبان‌های انگلیسی، روسی و عربی نیز آشنا بود.

شیخ پس از بازگشت به وطن به ترویج فرهنگ اهل بیت و نشر تفکر جهاد و مبارزه بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی پرداخت و از جمله جزو مخالفان قرارداد خفت‌بار ۱۹۱۹ و نیز جمهوریخواهی دروغین رضاخان بود. سال ۱۳۰۳ در جهت انجام وظیفه تاریخی و دینی خود اقدام به راه‌اندازی روزنامه‌ای تحت عنوان «اتحاد اسلام» کرد. مشارالیه در پی فعالیت‌های ضداستعماری و انقلابی چندین بار توسط رضاخان تبعید شد و بار آخر، تبعید او تا سقوط دیکتاتور ادامه یافت.

پس از شهریور ۲۰ وی به تهران آمد و به فعالیت پرداخت و در انتخابات دوره چهاردهم از حوزه انتخابیه اردبیل به مجلس راه یافت. در غالب اقدامات استقلال‌طلبانه مجلس از جمله لغو امتیازات مالی اقتصادی دکتر میلیسپو مستشار آمریکایی و رئیس کل دارایی وقت، رد پیشنهاد کمسیون سه جانبه روس انگلیس آمریکا (کمسیون قیومت)، مخالفت ناموفق با تصویب طرح تعویق انتخابات دوره پانزدهم تا تخلیه ایران از قشون خارجی، ارائه طرح و برنامه دقیق جهت پایان یافتن غائله آذربایجان شرکت داشت. شیخ با علما و شخصیت‌های مبارزی چون آیت‌الله مدرس، نواب صفوی و دکتر مصدق ارتباط داشت و تلاش‌های ضداستعماری و ضداستبدادی آنها را تأیید می‌کرد.

آشنایی وی با امام نیز از سال‌های ۱۳۲۲ آغاز شد و با این که از نظر سنی حدود ۱۵ سال از ایشان بزرگ‌تر بود و چندین سال سابقه مبارزاتی داشت، ولی بشدت تحت تأثیر شخصیت علمی، اخلاقی و انقلابی امام قرار داشت. حضرت امام نیز به وی به دیده احترام می‌نگریست و از افکار و اندیشه‌های سیاسی او بهره می‌گرفت^۱ اسفند ۱۳۴۱ طرح آمریکایی «انقلاب سفید» شاه با مخالفت سرسختانه علما و آزادیخواهان و به تبع آنها مردم روبه‌رو شد و توالی آن به تشدید مبارزه قهرآمیز مردم تحت رهبری امام و مراجع تقلید با اساس رژیم انجامید. لنگرانی نیز منتظر فرصت بود تا گامی قاطع در جهت اصلاح اوضاع برداشته شود به همین خاطر همه

استاد محقق

استاد علی دوانی در روز پنجم مهرماه ۱۳۰۸ مطابق با ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۸ در روستای دوان واقع در شمال کازرون دیده به جهان گشود. در ۷ سالگی به آبادان آمد و دوره ابتدایی را در آنجا گذراند و در ۱۴ و ۱۵ سالگی بر اثر شور و شوقی که به تحصیل علوم دینی داشت راهی نجف اشرف شد و مدت ۵ سال و نیم در آن حوزه مقدسه بود و از محضر اساتیدی همچون حضرات آیات؛ محمدرضا طبسی، علی آقا نجفی کاشانی، کاظم تبریزی، محمدابراهیم بروجردی و شهید محراب آیت‌الله مدنی بهره بود. سپس به دلیل بیماری به تهران آمد و هنگام مراجعت، تقدیر چنان بود که به افتخار دامادی خاندان آقا محمدباقر اصفهانی مشهور به «وحید بهیمنی» نائل آید. سال ۱۳۲۸ به قم آمد و ۲۳ سال در این شهر مقدس ساکن بود و در این شهر نیز از محضر اساتیدی همچون مرحوم آیت‌الله بروجردی، امام خمینی، آیت‌الله نجفی مرعشی و علامه طباطبایی بهره‌ها برد. تأسیس مجله دینی و علمی مکتب اسلام با همکاری جمعی از فضلا از خدمات ایشان در قم به شمار می‌رود.

از دیگر اقدامات ایشان در این شهر می‌توان به تدوین کتاب شرح زندگانی استاد کل وحید بهیمنی اشاره کرد که از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی مورد

توانش را در انتقال تجربیات مبارزاتی ۵۰ ساله خویش به امام و حمایت جدی از وی به کار بست. آیت‌الله نزدیک به یک هفته پیش از ۱۵ خرداد با امام در قم دیدار داشت و پیرامون ضرورت و کیفیت مبارزه با رژیم تبادل نظر کرد. خانه وی نیز در تهران محل رفت و آمد مبارزان و مرکز پخش اخبار و دستوره‌های مربوط به نهضت بود. شب ۱۵ خرداد، لنگرانی تصویر امام را به شکل بسیار وسیع در تهران منتشر کرد و روز بعد در میان صفوف تظاهرکنندگان که از میدان شاه (قیام فعلی) به سمت دانشگاه می‌رفتند پخش نمود. پیرو این اقدامات در ۲۰ خرداد ۴۲ توسط فرمانداری نظامی دستگیر و روانه زندان شد و اواخر تیر همان سال آزاد گردید.^۲

گفته می‌شود که نعمت‌الله نصیری (رئیس شهربانی کل کشور در جریانات ۱۵ خرداد) در آن حادثه به شاه گفته بود: «بر ما مسلم است که بلوای تهران، عمدتاً زیر سر آیت‌الله لنگرانی است، اما وی با تردستی و زرنگی هیچ مدرکی از خود بر جای نگذاشته است.»

پس از تصویب کابینتولاسیون در مجلس به شهادت ناظران عینی پیش از ایراد نطق کوبنده امام بر ضد لایحه مذکور، متن تصویب‌نامه مجلس از ناحیه لنگرانی تهیه و جهت اطلاع کامل و دقیق امام و برخی دیگر از مراجع به قم فرستاده شد.^۳ پس از تبعید امام به ترکیه، لنگرانی ضمن ادامه ارتباط با ایشان، با اغلب رجال نهضت (نظیر حضرات آیات سعیدی و ربانی شیرازی) جلسات مستمر داشت و به بحث و مذاکره پیرامون مسائل جاری کشور می‌پرداخت و در همین راستا، عناصر حوزه، دانشگاه و بازار را به مبارزه دلگرم و امیدوار ساخته و جهت ادامه ستیز با رژیم ستمشاهی ترغیب می‌کرد.^۴

پس از پیروزی انقلاب اسلامی وی با وجود کهولت سن و ضعف مفرط مزاج و گرفتاری به انواع و اقسام بیماری‌های مزمن از تأیید امام و تقویت اساس نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی باز نایستاد و از هیچ‌گونه کمک فکری به مسوولان امر دریغ نداشت و نظرات سیاسی نظامی ایشان به طور مستقیم و غیرمستقیم در شورای عالی دفاع مطرح و مورد بررسی قرار می‌گرفت.^۵

سرانجام آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی پس از حدود یک قرن زندگی پربار و مبارزه بی‌امان با استعمار خارجی و استبداد داخلی در ۱۸ خرداد ۱۳۶۸ (چند روز پس از ارتحال امام امت) دعوت حق را لبیک گفت و در جوار حرم حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.^۶



پی‌نوشت‌ها:

۱. گلشن ابرار، قم، نشر معروف، ۱۳۸۵، ۲۵۹/۶-۲۷۰-۲۷۰، علی ابوالحسنی (منذر)، روابط و مناسبات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی و امام خمینی ۱۳۴۴-۱۳۶۸، قسمت اول، تاریخ معاصر ایران، سال ششم، ش ۲۱ و ۲۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، صفحات ۹۵ و ۹۸، ۳. نگاهی بر زندگانی پربار بزرگمرد دین و سیاست: آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی، [بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۶۸]، صفحات ۲۸ و ۲۹، علی ابوالحسنی (منذر)، روابط و مناسبات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی و امام خمینی ۱۳۴۴-۱۳۶۸، قسمت دوم، تاریخ معاصر ایران، سال ششم، ش ۲۳ (پاییز ۱۳۸۱)، ص ۱۴، ۵.
۲. نگاهی بر زندگانی... پیشین، صفحات ۳۰ و ۳۱، ۶. گلشن ابرار، پیشین، ص ۲۷۷.

طاهره شکوهی

تشویق قرار گرفت. همچنین ایشان جلد سیزدهم بحرالانوار تألیف مرحوم علامه مجلسی را نیز با نام مهدی موعود^۷ ترجمه کرد که در شرح احوال حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) است. استاد دوانی در مدت اقامتش در قم جلسات هفتگی برای جوانان دایر نمود و همچنین جلسه ضدفرقه بهایی را (به صورت هفتگی) در منزل شخصی خویش داشت. سال ۱۳۵۰ به علت پاره‌ای مشکلات از جمله تحصیل فرزندان در دانشگاه تهران از قم به پایتخت، نقل مکان کرد.

در تهران بیشتر بنایش این بود که به کار منبر و تحقیق بپردازد. پس از پیروزی انقلاب در دانشگاه‌های امام حسین^۸، امام صادق^۹، تربیت معلم و دانشکده معارف اسلامی و علوم قرآنی به تدریس پرداخت. وی به بیشتر شهرهای ایران جهت وعظ با شرکت در کنگره‌های علمی سفر کرده بود و در ایام دفاع مقدس به مناطق جنگی زیادی رفته و منبرهای زیادی داشت. از این استاد فقید: سی و پنج جلد شرح احوال و زندگینامه بزرگان فقها و عالمان دین و دوره ۱۱ جلدی تاریخ نهضت روحانیون ایران و دوره ۲۰ جلدی مفاخر اسلام و بیش از ده‌ها ترجمه و تصحیح باقی مانده است. استاد علی دوانی در روز دوشنبه ۱۸ دی ۱۳۸۵ مقارن با سعید عبدالغیدر دارفانی را وداع گفت و در جوار رحمت حق آرامید.



منبع: نقد عمر، علی دوانی، رهنمون، تهران، ۱۳۸۲

زهره کریمان

پرونده

مرد پولادین زندان‌ها



سید اسدالله لاجوردی سال ۱۳۱۴ چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی وی از سال ۱۳۲۰ آغاز گردید و سال ۱۳۲۷ پای به دبیرستان نهاد و همزمان برای تأمین معاش خانواده، در چوب‌فروشی پدرش نیز کار می‌کرد.

سید اسدالله پس از ۲ سال تحصیل در مقطع دبیرستان، به فراگیری علوم حوزوی پرداخت. شرح لمعه و اصول و منطق را در مسجد شاهچراغ نزد استاد شاهچراغی و فقه را نزد مرحوم سیدمرتضی لنگرودی فراگرفت. آشنایی با حاج صادق امانی حاصل آن دوران است. دوستی آنها با وصلت حاج صادق امانی با خواهر سید اسدالله استحکام یافت و نقطه عطفی در زندگی مبارزاتی وی محسوب می‌گردد. او ادبیات عرب را به خوبی و علوم حوزوی را در حد کفایه آموخت و به دلیل هوش و ذکاوت و قدرت استنباط بالا به تفسیر قرآن پرداخت و به جلسات بحث استاد شهید مطهری نیز راه یافت. لاجوردی و همراهانش به مرور تحت رهنمودهای علمای متعهدی همچون استاد شهید مطهری و همچنین آشنایی با امام خمینی (ره) و توصیه ایشان به همبستگی میان هیات‌های مذهبی، تصمیم به ائتلاف چند هیات و ایجاد تشکیلی در راستای مبارزه با رژیم ستمشاهی گرفتند که به شکل گیری هیات‌های مؤتلفه اسلامی انجامید. لاجوردی در جریان تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که به دنبال دستگیری امام رخ داد، حضوری فعال داشت و به دنبال اقدامات خوشونت بار رژیم، مؤتلفه تصمیم به فعالیت مسلحانه گرفت و لذا پس از تصویب طرح کابینتولاسیون توسط حسنعلی منصور و ترور وی، لاجوردی دستگیر شد. او در طول بازداشت چنان رفتار کرد که بی‌گناه تشخیص داده شد و بعد از ۱۷ الی ۱۸ روز از زندان شهربانی آزاد گردید. بعد از آزادی او از زندان، تحقیقات در مورد قتل منصور ادامه یافت و سواک که به نقش هیات مؤتلفه اسلامی در برنامه‌ریزی و اجرای قتل منصور پی برده بود، در ۱۳ اسفند ۱۳۴۳ منزل لاجوردی را دوباره بازرسی کرد. بعد از ۲ روز او را به اتهام عضویت در هیات مؤتلفه دستگیر و به زندان قزل قلعه منتقل ساخت و تحت بازجویی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار داد. ولی او استقامتی ستودنی از خود نشان داد و در نهایت به ۱۸ ماه حبس تأدیبی محکوم گردید.

پس از آزادی از زندان، مبارزات مخفیانه لاجوردی تا سال ۱۳۴۷ از دید مأموران سواک پنهان ماند و در این مدت به سازماندهی افراد مذهبی در چارچوب جلسات سیار همت گماشت. او در ادامه مبارزات خود با ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی به ایران در فروردین ۱۳۴۹، مبادرت به تکثیر اعلامیه‌ای تحت عنوان «گامی دیگر در راه تشدید غارتگری» نمود و در اردیبهشت همان سال دستگیر شد و در زیر شکنجه‌های دهنشانه دژخیمان سواک کمرش شکست و بینایی یک چشم خود را نیز تا حد زیادی از دست داد و به ۴ سال حبس محکوم گردید و «مرد پولادین زندان‌ها» لقب گرفت.

سومین دوران زندان وی ۳۰ فروردین ۱۳۵۳ پایان گرفت. اما رژیم او را تحت کنترل و مراقبت شدید قرار داد و در تاریخ هفتم اسفند ۱۳۵۳ مجدداً وی را دستگیر و به ۱۸ ماه حبس جنایی محکوم نمود ولی در انقضای محکومیت او را آزاد نکرد. تا این که در ۲۷ مرداد ۱۳۵۶ همزمان با اوج‌گیری حرکت‌های مردمی همراه با عده زیادی از زندان آزاد شد و برای ادامه مبارزه به هم‌زمان و هم‌سنگران دیرینه خود پیوست. او در کمیته استقبال از امام خمینی (ره) بسیار فعال بود و با پیروزی انقلاب اسلامی مسوولیت دادستانی انقلاب اسلامی به وی محول گردید. لاجوردی در زمان تصدی مسوولیت دادستانی، منشأ خدمات فراوانی شد. او با زندانیان مارکسیست و منافق چنان پدرانه رفتار می‌کرد که بسیاری از آنها به آغوش اسلام بازگشتند و حتی بعضی‌شان حتی در جبهه‌ها به شهادت رسیدند. منافقین که از ناحیه حسن تدبیر و رفتار خوب سید با زندانیان تعداد زیادی از نیروهای خود را از کف داده بودند، بارها درصدد ترور او برآمدند تا سرانجام سال ۱۳۷۷ در حالی که عازم محل کار خود در بازار تهران بود، توسط آنها به شهادت رسید.

منابع:

۱. شهید سیداسدالله لاجوردی، به همراه یادداشت‌های زندان، مرکز بررسی اسناد تاریخی، صص ۱۱-۱۲، ۲. اسطوره مقاومت: شهید سیداسدالله لاجوردی، ۹۱-۱۳۴/۸.

ویدا معزی نیا



به کوشش رزیتا میری

در روزگاری که آمریکا به فکر تحکیم سلطه خود بر ایران بود و شاه به هیچ چیز جز تداوم حکومت اختناق آمیز خویش نمی‌اندیشید، زندان‌ها آباد بود و خانه‌ها ویران و فقری وحشتناک بر جامعه سایه افکنده بود.

در آن شرایط مردم در انتظاری سخت و بی‌پایان به سر می‌بردند و امام در غربت تبعید، در خانه‌ای گلین با ابتدایی‌ترین امکانات می‌زیست و همه شب به کوی دوست در نجف اشرف پناه می‌برد و با مولای موحدان و مقتدای عدالت پیشگان حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نجوایی عارفانه داشت و در این حال «انتظار فرج از نیمه خرداد» می‌کشید تا سرانجام توسط مولا و جد خویش حاجت‌روا شد. در دو صفحه پیش رو، وضعیت آن روزگار را از نگاه تصاویر به نظاره می‌نشینیم.



در محضر ارباب

شاه در سفر به آمریکا همه خواسته‌های گندی را پذیرفت

عکس‌ها: آرشیو موسسه اطلاعات



زندان‌های آباد!!



انتظار بی‌پایان

صفه‌های طویل تاکسی و اتوبوس (سال ۱۳۴۴)



خانه‌های ویران



فقر وحشتناک



در کوی دوست

امام خمینی در دوران تبعید، هر شب به زیارت امیرالمؤمنین می‌شتافتند



جمع خوبان



ساده‌زیستی

اطاق کار امام در نجف اشرف



در حصر

امام در ایام حصر قیصریه در منزل آقای روغنی (۱۳۴۲)



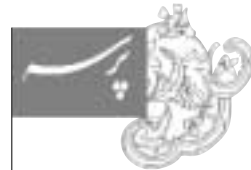
خانه گلین

نمای بیرونی منزل امام در نجف اشرف



مقام معظم رهبری با لباس رزم در دوران دفاع مقدس

منبع: به عکس سست چپ این صفحه، کتاب خاطرات آقای دکتر صادق طباطبائی



به کوشش: نیلوفر کسری

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که به دنبال یک سلسله مبارزات مستمر با رهبری امام خمینی (ره) علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی به وقوع پیوست، نقطه عطفی مهم در تاریخ سیاسی ایران معاصر به شمار می آید. چرا که تا آن زمان هرگز ملت ایران و اقشار جامعه این چنین از جان گذشته به راه نیل به آرمان‌های اسلامی به مبارزه علیه شاه و سلطه آمریکا و اسرائیل برنخاسته بودند.

این قیام که در ابتدا توسط بازاریان، کسبه، دستفروشان، دانشجویان و دانش‌آموزان شکل گرفت، بسرعت میان اقشار دیگر

پخش گردید و کل جامعه را دربر گرفت و به صورت خودجوش

در جهت مخالفت با دستگیری

قائد اسلام تجلی یافت.

جنبش ۱۵ خرداد تجلی‌گر نفرت مردم از رژیم وابسته پهلوی بود که سالیان سال بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با

سرکوب همه نیروهای مخالف، بر آنها چیره شده و با آنان مقابله کرده بود.

از ویژگی‌های مهم قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ایجاد یک جریان مبارزات

سیاسی در روحانیت شیعی به

رهبری امام خمینی بود که در

نهایت به انقلاب اسلامی ایران و

سرنگونی رژیم پهلوی انجامید.

در این پرسه گوشه‌هایی از

مبارزات امام و مردم مسلمان

ایران به تصویر کشیده شده

است:

حمله و حشیانه

دستگیری آیت‌الله خمینی (ره) در شب ۱۲ محرم ۱۳۸۳ مطابق با ۱۵ خرداد ۴۲ با حمله وحشیانه ساواک به منزل ایشان صورت گرفت و خبر آن همچون بمب، صبح روز بعد در شهر قم پیچید. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی یکی از شاهدان عینی در این مورد می‌گوید:

خبر توقیف قائد بزرگ، برق آسا در سراسر قم پیچید و توفانی از خشم در میان توده‌های مسلمان و انقلابی این شهر مذهبی برانگیخت. مردم قم در حالی که اشک می‌ریختند و بر سر و سینه می‌زدند، روبه خانه قائد بزرگ نهادند و در مقابل خانه اجتماع نمودند. هنوز آفتاب ۱۵ خرداد سر از افق برنیورده بود که کوچه از جمعیت انبوهی پوشیده شد. مردم آشفته و خشمگین گاهی اشک می‌ریختند و بر سر می‌زدند و زمانی همانند شیر می‌گریه‌اند و علیه شاه و هیات حاکمه مزدور شعار می‌دادند و اظهار تنفر و انزجار می‌کردند.

سیدحمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، قم، انتشارات دارالفکر و دارالعلم، صص ۴۷۴۴۷۵.

ظهور آیت‌الله

به عقیده دکتر محسن میلانی استادیار علوم سیاسی دانشکده دولت و مسائل بین‌الملل دانشگاه فلوریدای جنوبی، مهم‌ترین دستاورد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ظهور آیت‌الله خمینی به عنوان رهبری سیاسی است. او در این باره می‌گوید: مهم‌ترین دستاورد قیام ژوئن، ظهور [آیت‌الله] خمینی به عنوان یک رهبر سیاسی مذهبی بود. لحن ضدآمریکایی، مخالفت سرسختانه با صهیونیسم، اعتراض علیه استبداد شاه و بالاخره تاکید [آیت‌الله] خمینی بر دین اسلام، جمعیت انبوهی را به دور او گرد آورد. حسین مهدوی از اعضای کمیته مرکزی جبهه ملی، با علم به این موضوع می‌گوید: او [خمینی] از سوی روشنفکران ایرانی، حتی آنهایی که به اسلام عقیده ندارند به عنوان فردی دانا، بسیار باهوش و باشهامت ... تلقی می‌شود. از زمان مصدق تاکنون هیچ کس این گونه یکجا جامع صفات و عناصر مختلف نبوده است. (ص ۱۱۷).

محورهای مخالفت

رژیم خودکامه پهلوی در راستای وابستگی به آمریکا و انجام اصلاحات مورد نظر آنها تا بدانجا پیش رفت که مخالفت علما و مردم ایران را برانگیخت. امام خمینی در راس روحانیون مخالف قرار داشت که اساس مخالفت‌های ایشان از نگاه محسن میلانی در چند محور عمده خلاصه می‌شد: مخالفت علما با سیاست‌های شاه در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم به اوج خود رسید. آنها با پیشنهاد لایحه انتخاب انجمن‌های ایالتی و ولایتی در نوامبر ۱۹۶۲ بشدت مخالفت کردند و نخستین بار در ارتباط با همین لایحه بود که آیت‌الله خمینی خود را به عنوان یک چهره سیاسی در اذهان مطرح ساخت. مخالفت امام خمینی با شاه، حول ۳ محور بود: لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، همه‌پرسی ملی! سال ۱۹۶۳، اعطای کاپیتولاسیون به مشاوران و مستشاران نظامی آمریکا و وابستگان آنها در ایران در سال ۱۹۶۴ و همچنین اعطای حق رای به زنان و حذف قید تحلیف با «قرآن کریم» و سوگند به «هر کتاب آسمانی» (ص ۱۰۷).

محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطرازاده، تهران، گام، ۱۳۸۳.

گزارش یک خبرنگار

یوسف مازندی، خبرنگار سابق یونایتدپرس در ایران به اقتضای شغلش روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران بود و تظاهرات را از نزدیک تعقیب می‌کرد. او به عنوان یک شاهد عینی درباره وقایع آن روز در تهران می‌گوید:

خبر بازداشت آیت‌الله خمینی پایتخت و شهرهای بزرگ ایران را یکباره به آتش و خون کشید. هنوز آفتاب داغ تهران در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۴ ژوئن ۱۹۶۳) گسترده نشده بود که حرکت خشم‌آلود طرفداران آیت‌الله خمینی شروع شد. هزاران نفر از مشتاقان و پیروان آیت‌الله خمینی با مشت‌های گره کرده از هر سوی تهران به طرف بازار به حرکت درآمدند. فریادهای رعدآسای آنها همراه با صریح‌ترین شعارهای علیه شاه، بخش‌های مرکزی و جنوبی تهران را به لرزه درآورد... در آن روز از صبح طبق معمول برای تهیه گزارش از جریان تظاهرات ابتدا به جلوی دانشگاه تهران و سپس بازار رفتم و شخصا شاهد کشته شدن تعدادی از تظاهرکنندگان بودم. وقتی برای مخابره گزارشم به تلگرافخانه در میدان سپه رسیدم، از بالکن ساختمان، جنگ و گریز طرفداران آیت‌الله خمینی با قوای ارتش و همچنین تعدادی از تیرخورده‌ها را دیدم که در گوشه و کنار میدان افتاده بودند.

یوسف مازندی، ایران، ابرقدرت قرن، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳، ص ۴۵۹.



فرار شاه

حجم وسیع و شدت تظاهرکنندگان در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به حدی بود که براحتی می‌توانست رژیم سلطنتی را واژگون سازد. حسین فردوست یار دیرینه محمدرضا شاه پهلوی عامل عدم پیروزی نهضت در آن مقطع را در ۲ عامل خلاصه می‌کند:

تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲، کاملا سازمان نیافته و از پیش تدارک نشده بود و به همین دلیل ساواک از قبل اطلاعی درباره آن نداشت. اگر تظاهرات قبلا تدارک می‌شد و ۲ موضوع در آن رعایت می‌گردید، بدون هیچ تردید به سقوط محمدرضا می‌انجامید. اگر تظاهرکنندگان در حد یک گردان موتوریزه مسلح بودند یا اگر یک گردان موتوریزه از ارتش به آنها می‌پیوست و با حدود ۵۰۰۰ نفر جمعیت به سمت سعدآباد حرکت می‌کرد، بدون تردید زمانی که این جمعیت به حوالی قلعهک می‌رسید، محمدرضا با هلی‌کوپتر به فرودگاه می‌رفت. با رفتن او گارد در مقابل مردم تسلیم می‌شد و با این اطلاع محمدرضا با هواپیما ایران را ترک می‌کرد.

حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۵۱۴/۱، ۵۱۳.

سرکوب قهر آمیز

اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تنها راه برخورد با بحران پیش‌آمده را در سرکوب قهرآمیز آن جستجو می‌کرد. علیقلی عالیخانی درباره چگونگی برخورد اسدالله علم با تظاهرکنندگان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌نویسد:

علم در روزهای حساس قیام ۱۵ خرداد، فعالیت خستگی‌ناپذیری داشت و با مقام‌های انتظامی پیوسته در تماس بود و خود از کلانتری‌های مناطق حساس شهر سرکشی می‌کرد و به همه مسوولان هشدار می‌داد خود را برای رویارویی با آشوبی بزرگ آماده کنند. به این سان هنگامی که در بامداد روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۵ ژوئن ۱۹۶۳) تظاهرات در اطراف بازار تهران آغاز شد، علم آمادگی کامل داشت و به رئیس شهربانی وقت سپهبد نصیری، تلفنی دستور تیراندازی داد و در برابر تردید نصیری یادآور شد که این دستور را به عنوان نخست‌وزیر می‌دهد و نامه موید این دستور را نیز بی‌درنگ برای او خواهد فرستاد. خود نیز پس از ساعتی به دفتر نصیری رفت و از نزدیک شاهد وضع روز بود.

اسدالله علم، یادداشت‌های علم، به کوشش علیقلی عالیخانی، تهران، کتابسرا، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۴۸، ۴۹/۱.



عاشورای حسینی زمینه‌ساز قیام

پس از یورش وحشیانه عمال رژیم به مدرسه فیضیه و قتل و غارت طلاب، در دوم فروردین ۱۳۴۲ رژیم رسواتر شد و چهره پلید خود را بر مردم آشکار کرد. به همین دلیل، محرم آن سال که با خردادماه مقارن افتاده بود، شور و حال دیگری داشت:

محرم آن سال شور و هوای دیگری داشت. دستجات عزاداری و روسای هیات‌های مذهبی، وعاظ و علما همگی از نهضت امام خمینی صحبت می‌کردند... بالاخره روز عاشورا راهپیمایی بی‌نظیر و عظیمی در تهران به راه افتاد که از مسجد حاج ابوالفتح در میدان قیام‌فعلی (میدان شاه سابق) و از جنوب شهر تهران شروع شد و در بهارستان جلوی مجلس شورای ملی توقف کرد و شهید عراقی و چند نفر دیگر علیه طاغوت و در حمایت از امام و روحانیت سخن گفتند. سپس با شعار پرمحتوای «خمینی، خمینی، خدا نگهدار تو؛ بمیرد، بمیرد، دشمن جبار تو»، راهپیمایی را ادامه دادند و از خیابان فردوسی به سمت دانشگاه و کاخ مرمر به راه افتادند و جلوی کاخ که در محاصره گاردی‌ها و تانک‌ها بود، با مشت‌های گره کرده، شعار «پیروز باد ملت، بر شاه ننگ و نفرت» را تکرار نمودند. سپس به طرف بازار آمدند و در مسجد امام راهپیمایی خاتمه یافت. این راهپیمایی که به منزله یک فریاد ملی در مقابل فرزند فرمایشی شاه بود، رژیم را بشدت عصبانی کرد... روز ۱۱ محرم (۱۴ خرداد) نیز راهپیمایی در مسجد امام آغاز شد. این مسائل رژیم را بشدت به وحشت انداخت و خود را در معرض فنا دید. به همین دلیل در شب ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) امام را از قم، مرحوم آیت‌الله محلاتی را از شیراز و حاج آقا حسن قمی را از مشهد دستگیر کرد و به تهران آورد... ولی لبه تیز را متوجه امام خمینی نمود.

بادامچیان، شناخت انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد جنوب، ۱۳۷۴، صص ۱۹۱۱۹۳.

انزجار از شاه

اقدامات بیرحمانه رژیم سلطنتی و کشتار مردم بی دفاع، عکس العمل‌هایی را در میان همه گروه‌های مردم حتی افراد بی طرف ایجاد می‌کرد و آنان را از شاه منزجر می‌ساخت:

... عناصر امنیتی شاه در واقع مالک اصلی ایران بودند و از دیدگاه سیاسی، خشونت وحشیانه آنان کاملاً بی‌منطق می‌نمود. چگونه شاه، که همین اواخر مواد اصلاحی‌اش را برای بهبود زندگی مردم اعلام کرده بود، همان مردم را به گلوله می‌بست؟ شاگردان من که این جا و آن جا شاهد ماجرا بودند. بعدها تعریف کردند که بسیاری از کشته‌شدگان، واقعا از میان ساده‌ترین اقشار مردم بودند که غالباً روزانه از روستاهای اطراف برای خرید وسایل ضروری و یا فروش چند سبد میوه به تهران می‌آیند. روشن نبود پادشاهی که از «ماموریت الهی» خود سخن می‌گفت و خود را «پدرملت» می‌خواند، چگونه می‌توانست یک روحانی محبوب مردم را به زندان اندازد و همان مردم را قتل عام کند؟ اینها همه نشان می‌داد که او از مردم خود هیچ اطلاعی جز آنچه به او می‌خوراندند، نداشت.

ستاره فرمانفرمایان، دختری از ایران، برگردان ابوالفضل طباطبایی، تهران، کارنگ، ۱۳۷۷، صص ۳۱۴-۳۱۵

شجاعت تحسین برانگیز



ستاره فرمانفرمایان در کتاب خود «دختر پارس» درباره اقدام آیت‌الله خمینی در خرداد ۱۳۴۲ و شجاعت زاندا لوصف ایشان تعبیری خواندنی دارد:

... در مورد این روحانی برایم کاملاً آشکار بود، او بیش از هر کس دیگر شجاعت داشت. چند هفته‌ای چیز دیگری در این باره نشنیدم. سپس در اوایل خرداد در روز عاشورای حسینی، آیت‌الله روح‌الله خمینی موعظه‌ای شورانگیز و آتشین بر ضد شاه کرد. او گفت، پسر رضاخان آلت دست بیگانگان و توطئه بهایی‌ها و اسرائیلی‌هاست. برای از بین بردن اسلام، او حقیقتاً اعلام کرد که چنانچه شاه همچنان این راه کفر و بی‌دینی را پیماید، سرنگون خواهد شد. روز بعد روحانی سالخورده را دستگیر کردند و به تهران آوردند. خبر دستگیری یک روحانی محترم سالخورده در تمام بازار گسترش یافت.

ستاره فرمانفرمایان دانا مانکر، دختر پارس، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران، البرز، ۱۳۷۷، صص ۲۵۱-۲۵۲

نقطه عطف مبارزات

اهمیت قیام خودجوش و مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در نظر محققان تاریخ معاصر ایران به حدی چشمگیر است که آن را به عنوان نقطه عطفی در حیات سیاسی ایران می‌دانند. ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و تحولات ایران است. در واقع این حادثه عظیم، طلیعه یک دوران جدیدی در تاریخ سیاسی این کشور است. اصولاً گسترش مبارزه مردم علیه شاه و سلطه تجاوزگر آمریکا و مقابله با نفوذ اسرائیل در ایران، دولت و اربابانشان را برانگیخت تا برای جلوگیری از این رشد فزاینده مبارزات و همچنین تزلزل و تضعیف رژیم وابسته، دست به اقدامات گسترده‌ای بزنند. دکتر علیرضا امینی، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۲۸۷-۲۸۸



با حکیم بزرگی که در ایران به حکومت نشسته است، هیچ خطری متوجه ایران نیست، من تمام ویژگی‌های مسیح را در آیت‌الله خامنه‌ای دیدم... در ایران هر چه هست همین است که اینجاست. یک حکیم بزرگی در ایران نشسته است. من فکر نمی‌کردم این قدر همه جانبه باشد. تنظیم همه سیاست‌های ایران را به بربری اوست. او یک حکیم تصمیم‌گیر است. با وجود او هیچ خطری متوجه ایران نیست. من در ملاقات با آیت‌الله خامنه‌ای، معنای قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را فهمیدم. من درباره روسیه مطالبی از این حکیم شنیدم که تاکنون از آن غافل بودم.

مردمی بودن قیام

ویژگی‌های عمده قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اولا مردمی بودن و ثانيا الهام‌گیری آن از نهضت سالار شهیدان است که مارک ج. گازیوروسکی استاد علوم سیاسی دانشگاه لوبیازینای آمریکا بدان اعتراف می‌کند:

روحانیت شیعه نیز نسبت به اعلام انقلاب سفید واکنش نیرومندی نشان داد... که منجر به بازداشت بسیاری از روحانیون از جمله امام خمینی شد. این تظاهرات برخلاف تظاهرات سازمان داده جبهه ملی دوم که عمدتاً از طبقه متوسط امروزی تشکیل می‌شد، عمدتاً متکی بر طبقه‌های پایین و متوسط سنتی بود. روحانیت، تظاهرات دیگری نیز در مارس و آوریل در مشهد، تبریز و قم سازمان داد. شورش‌های عشیره‌ای خشونت‌آمیزی نیز در این دوره رخ دادند. طی ایام سنتی، عزاداری شیعیان در ماه محرم که در اوایل ۱۹۶۳ [خرداد ۴۲] به اوج خود رسید، بسیاری از دسته‌های عزاداری و سخنرانی‌های وعاظ، خصلتی بسیار سیاسی به خود گرفت. مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، صص ۳۱۲-۳۱۳



تصرف رادیو

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به حدی گسترش یافت که به تصرف رادیو در میدان ارگ انجامید و تا سقوط رژیم راهی نمانده بود. محمد جعفر خرم‌دل، یکی از مبارزان و ناظران این قیام می‌گوید:

... تا اول خیابان بوذرجمهری آمدیم. پلیس‌ها هم فرار کرده بودند. حدود ساعت هشت و نیم، گارد شهربانی به داخل بازار حمله کرد و مردم را به دم باتوم داد، ولی جمعیت که با یک ضربه باتوم از میدان فرار نمی‌کرد. گاردی‌ها متوجه شدند که فایده ندارد، اسلحه کشیدند. ظاهراً تا آن موقع، اجازه تیراندازی نداشتند. البته تک و توکی تیر می‌زدند ولی رسماً اجازه تیراندازی نیامده بود. گاردی‌ها موفق شدند، مردم را کمی عقب بزنند ولی تظاهرات همچنان ادامه داشت. عده زیادی از مسجد شاه (مسجد امام فعلی) بیرون رفتند و به طرف میدان ارگ و رادیو ایران حرکت کردند و توانستند داخل ساختمان رادیو شده و در آن جا مستقر شوند، ولی متأسفانه کسی نبود تا دستگاه را به کار اندازد. هرچند همبستگی و اتحاد مردمی در آن روز شدید بود ولی کارمندان دولت هنوز به انقلاب نپیوسته بودند.

خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر چهارم): بازار، به کوشش علی باقری، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۵، صص ۵۸۵-۵۸۶

حکیم تصمیم‌گیر

۲۰ سال از ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد و در طول این مدت نه تنها ایران آسیبی ندیده، که با وجود تمام کارشکنی‌های غرب به سرکردگی ایالات متحده آمریکا هر روز قدرتمندتر از گذشته در صحنه بین‌المللی حاضر شده است و در این میان بیشترین تأثیر را رهبر معظم انقلاب داشته‌اند که با وجود دولت‌های متفاوت با سلاطین و عقاید گوناگون توانسته‌اند امور را به گونه‌ای مدیریت و تدبیر کنند که کشور در مسیری رو به تعالی، طی طریق کند. نظرانی که چهره‌های برجسته جهانی پس از ملاقات با ایشان ابراز داشته‌اند، موبد این نظر می‌باشد و در این میان اظهارات ولادیمیر پوتین رئیس جمهور سابق روسیه پس از ملاقات با معظم‌له جالب توجه و خواندنی است. او که به شدت میبوت شخصیت رهبر معظم انقلاب شده بود، در دیدار با ایشان دوست داشت بیشتر شنونده باشد تا گوینده. وی پس از این ملاقات گفت:

با حکیم بزرگی که در ایران به حکومت نشسته است، هیچ خطری متوجه ایران نیست، من تمام ویژگی‌های مسیح را در آیت‌الله خامنه‌ای دیدم... در ایران هر چه هست همین است که اینجاست. یک حکیم بزرگی در ایران نشسته است. من فکر نمی‌کردم این قدر همه جانبه باشد. تنظیم همه سیاست‌های ایران را به بربری اوست. او یک حکیم تصمیم‌گیر است. با وجود او هیچ خطری متوجه ایران نیست. من در ملاقات با آیت‌الله خامنه‌ای، معنای قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را فهمیدم. من درباره روسیه مطالبی از این حکیم شنیدم که تاکنون از آن غافل بودم.



سرکوب شورشیان!

اسدالله علم یار و دوست دیرین محمدرضا پهلوی و نخست‌وزیر وقت در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خود شخصاً دستور تیراندازی و سرکوب شورشیان را صادر کرد. سپهبد (بهایی) خسروانی از جمله کسانی که در این سرکوب نقش داشت و از سوی کادر مرکزی بهائیان ایران به خاطر این کشتار وحشیانه مورد تقدیر قرار گرفت. او پیرامون وحشی‌گری‌های خود و نیروهای تحت امرش می‌گوید: حقیقت این است که در جریان ۱۵ خرداد این علم بود که محکم ایستاد و به شهربانی رفت و با تلفن دستور داد که به هیچ وجه نترسید و شورشیان را سرکوب کنید. علم می‌گفت غیر از من دستور احدی را قبول نکنید و ما هم با قاطعیت اقدام کردیم و حتی خرابکاران از ورامین و جنوب شهر به راه افتاده بودند و در میدان ارگ در حال تصرف رادیو بودند که افراد ژاندارمری آنها را بشدت سرکوب کردند. مصطفی الموتی، بازیگران سیاسی ایران از مشروطیت تا ۱۳۵۷، لندن، پکا، ۱۹۹۵ م ۵۳/۳

رژیم بنی‌امیه

امام خمینی به منظور مقابله با رژیم، برگزاری هرچه باشکوه‌تر مراسم عزاداری محرم را ضروری می‌دانست لذا در بیانیه‌ای خطاب به وعاظ و گویندگان، توصیه کرد که از تهدید دستگاه نهراسند و وظیفه خود را با الهام از حماسه حسینی به انجام رسانند: ... فریضه دینی خود را ادا کنید و از سیدمظلومان، فداکاری در راه احیاء شریعت را فراگیرید؛ از توهم چند روز حبس و زجر نترسید. آقایان بدانند که خطر امروز برای اسلام، کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا، با اسرائیل و عمال آنها همراهی می‌کند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید، سکوت در این ایام، تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام... است اگر به واسطه سکوت شماها به اسلام لطمه‌ای وارد آید، هر آینه نزد خدای تعالی و ملت مسلمان مسوول هستید... از اخافه و ارباب (= ترساندن و وحشت ایجاد کردن) سازمان‌ها و دستگاه شهربانی هراس به خود راه ندهید» م. دهنوی، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها، پیام‌ها و فتاوی امام خمینی از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا هجرت به پاریس، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۰، صص ۵۵-۵۴

گزارش لحظه به لحظه دستگاه‌های امنیتی شاه از روزهای پرتنهاب خرداد ۱۳۴۲

نگرانی شدید ساواک از گسترش نهضت



به کوشش حسین نوری

سند شماره ۱

شماره: ۳۲۶/۴۸ تاریخ: ۴۲/۱/۲۵
موضوع: اصلاحات ارضی
به طوری که از خرده مالکین نقاط مختلف کشور کسب اطلاع شده. مرحله دوم اصلاحات ارضی که شامل حال چندین هزار نفر از خرده مالکین می‌شود، ایجاد ناراحتی شدیدی در بین این طبقه که قدرت فوق‌العاده‌ای را تشکیل می‌دهد نموده است و زمزمه‌هایی شروع شده که در شهرهای مختلف کشور خرده مالکین با کمک مقامات روحانی، عکس‌العمل‌هایی نشان داده، نگذارند

سند شماره ۲

گیرنده: ساواک تهران تاریخ: ۴۱/۱۱/۱۱
فرستنده: اداره کل سوم شماره: ۳۳۳/۳۱۸۳۰
نظر به تحولات سیاسی و اقدامات اساسی اخیر که نسبت به امور جاری کشور در مورد طرح پیشنهادی شش ماده‌ای اعلیحضرت همایون شاهنشاه صورت گرفته است، مقتضیات روز ایجاب می‌کند که هر گروه منحصر و مستقیما وظیفه خود را انجام داده و از حدود وظایف خویش تخطی ننمایند؛ لذا مصلحت ایجاب می‌نماید که کلیه ساواک‌ها مراقب اعمال و رفتار

سند شماره ۳

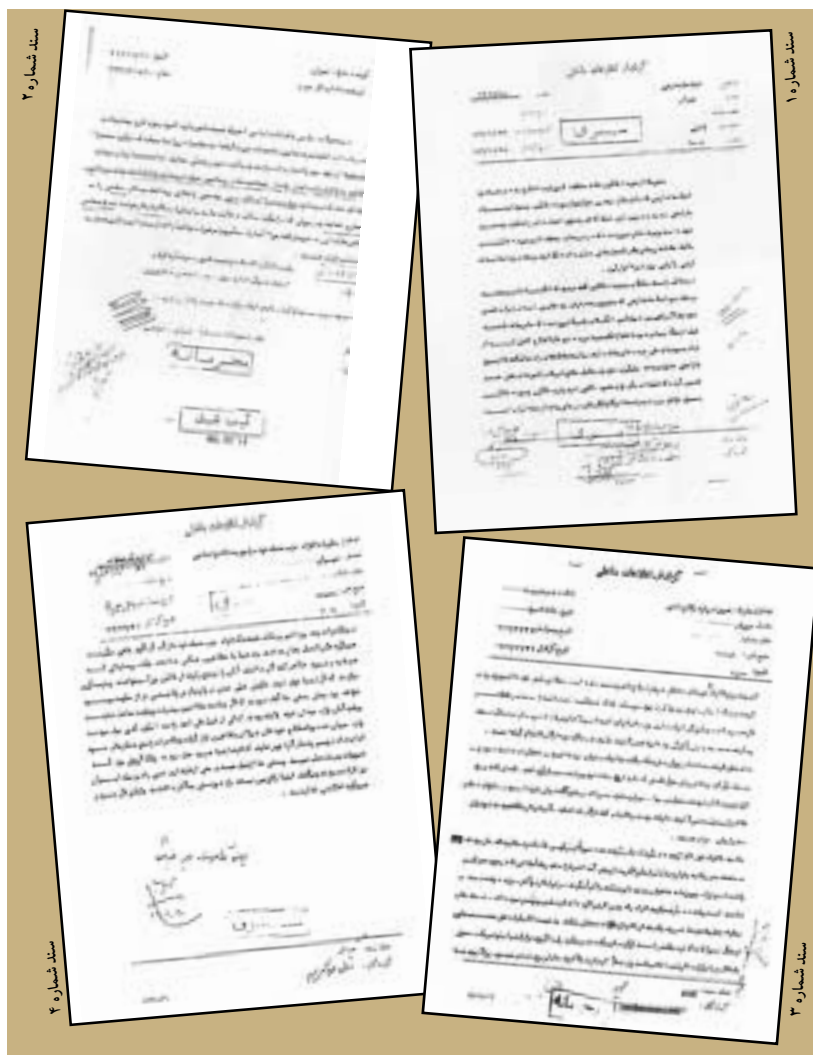
شماره: ۶۰۷۱/۶۰۷۱ تاریخ: ۴۲/۳/۲۲
موضوع: نظریات عمومی درباره وقایع اخیر
این چند روز با افراد و تیم‌های مختلفی درباره وقایع اخیر صحبت شده است. عناصر سابق توده‌ای پرویز مردی کارمند فرهنگستان، فریدون تولایی دبیر دبیرستان‌ها که (محکومیت هم داشته)، محسن تقیایی کارمند بهداشت و به طور کلی افراد سابق توده‌ای از بازداشت اخیر مالاها و جریان اخیر بسیار خوشحال هستند و می‌گویند مسبب بدبختی و آوارگی توده‌ای‌ها همین آخوندها بودند و حال خوب از آنها انتقام گرفته می‌شود.

دادمش کارمند حسابداری وزارت فرهنگ می‌گفت زمانی که به عنوان توده‌ای بودن منتظر خدمت شده بودم به وسیله یکی از خویشاوندان رفتم منزل فلسفی که شاید او واسطه شود و مرا به خدمت بازگرداند. فلسفی گفته بود اول تو برو مسلمان شو بعد به منزل من بیا. سروان سابق معین‌الدین علوی گفت وقتی بازداشت بودم خانواده‌های ما افسران به منزل بعضی آخوندها رفته بودند و تقاضای کمک از آنها داشتند. آنها به زنان ما گفته بودند شوهران شما برایتان حرام هستند.

خلاصه با افراد فوق‌الذکر و عده دیگری که تماس گرفته شده عموماً از سرکوبی مالاها خوشحال و شادمان بودند دسته متدینین و کسبه بازار و خیابان‌ها به طور اکثریت از پیشامد اخیر ناراحتند و علناً مطالبی که در مورد محرکین واقعه اخیر از رادیو و روزنامه‌ها عنوان می‌شود باور نمی‌کنند و اکثریاً می‌گویند در خرابکاری و آتش‌سوزی، دولت دست داشته است و یا عده دیگری می‌گویند افرادی که چنین کاری را کرده‌اند از مسلمین و مومنین نبوده‌اند. دسته‌های بی‌طرف و تقریباً متوسط شهری و کارمندان اظهارنظرهای مختلفی می‌کنند؛ بد نیست اظهارات «علی نخست» معاون فرهنگ شمیرانات که فرد مطلعی است ذکر گردد.

او می‌گفت: تصور می‌کنم دولت اگر زودتر از اینها جلو تحریکات خمینی و امثالهم را می‌گرفت کار به اینجا نمی‌کشید ولی فعلاً کار مبارزه با آخوندها به این زودی ختم نمی‌شود زیرا آخوندها غیر از دستجات سیاسی هستند آنها همه جا ریشه دارند.

هزار سال است تلقینات و تبلیغاتشان در عروق مردم تاثیر کرده است و بعد گفت: بنابر این آنچه افراد معتقد به ایمان وجود دارند چون فعلاً یکپارچگی مطلق بین آخوندها پیدا شده است با عملیات اخیر نمی‌توانند موافقت داشته باشند. طبقه کارمند و متوسط شهری هم قاعدتاً بی‌طرف خواهند بود اما طبقه‌ای که قاعدتاً باید موافق دولت و مخالف آخوندها باشند آن هم دهقان‌ها هستند که در شرایط فعلی در مملکت موثر نیستند و نقش فعالی ندارند گرچه اطمینان می‌رود که جریان [اخیر] وضع آنها را بهبود بخشد اما آنها بالفعل در شرایط فعلی رل و نقشی را نخواهند داشت. سپس گفت چقدر خوب بود که در جریانات اخیر اصولاً دولت سعی می‌کرد شخصاً با اوضاع مقابله کند و در این مورد به عنوان اعلیحضرت همایونی مطلبی ذکر نمی‌گردید که افراد، خودشان را در برابر اعلیحضرت همایونی مواجه ببینند و اگر در این مورد آن طور عمل می‌شد که اعلیحضرت همایونی نقش داور را داشته باشند، شاید به خاطر بسیاری از مسائل مصلحت بود؛ چه از کجا معلوم که اگر افراد جبهه ملی شعارهای تند می‌دهند افراد معتقد به آخوندها به دنبال آنها راه نیفتند.



و فعالیت‌های روحانیون بویژه در مساجد و تکیا باشند و باید به روحانیون تذکر دهند که در مساجد و منابر، منحصر به مسائل دینی و مذهبی و اخلاقی پرداخته و مسائل سیاسی را مطرح نمایند و در صورتی که در این گونه مسائل دخالت نمایند برابر مقررات با آنها رفتار خواهد شد و اشخاصی که برخلاف این دستور عمل کنند فوراً آنها را دستگیر و برابر مقررات و به اتهام اقدام برضد امنیت کشور تحت تعقیب قرار دهید.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور
سرلشگر پاکروان

از طرف مدیر کل اداره سوم. ب. امجدی دکتر
فرورین بفرموده رونوشت به ساواک‌های تابعه ایفا
می‌گردد که نتیجه را اعلام دارند.

رئیس دبیرخانه ساواک تهران. فتوحی

مرحله دوم اصلاحات ارضی به آسانی مورد اجرا قرار
گیرد.

در محافل وابسته به مالکان و خرده مالکین گفته می‌شود که انگلیسی‌ها حاضر نیستند مرحله دوم اصلاحات ارضی که معلوم نیست دارای چه نتایجی است، در ایران عملی شود و مذاکراتی بین دیپلماسی انگلستان و آمریکا شروع شده که خاورمیانه مانند قبل از جنگ جهانی دوم به اختیار انگلیسی‌ها سپرده شود تا با اطلاع کاملی که از ترادیس‌های ملی مردم خاورمیانه دارند سیاست عاقلانه‌ای را دنبال کنند تا از بروز ناراحتی‌ها و تنش‌ها جلوگیری شود و در مقابل منافع آمریکا در کشورهای نفتی هم تضمین گردد که لطمه‌ای به آن وارد نشود. اکنون امیدواری مالکان و خرده مالکان به حصول توافق بین دو سیاست آمریکا و انگلستان در خاورمیانه از جمله ایران است.

مردم مسلمان ایران که همواره به مرجعیت عشق ورزیده‌اند، در جریان نهضت روحانیت (در سال‌های ۴۱ تا ۴۳) نیز با پیروی از مراجع عظام به ویژه امام خمینی، یکپارچه به میدان آمدند و قهرمانانه تا پای جان ایستادند. چرا که از اصلاحات ادعایی شاه و آمریکا ناراضی بودند و آن را مخالف مصالح ملی می‌دانستند؛ هر چند رژیم با انگ «خرده‌مالک» بر پیشانی آنها، می‌کوشید خون آنان را مباح سازد! (سند شماره یک)

همچنین رژیم پهلوی از روحانیت نیز توقع داشت که تنها به مسائل شرعی و اخلاقی بپردازد و در امور سیاسی دخالت نکند و تهدید می‌کرد که دخالت روحانیت در سیاست، موجب برخورد قهرآمیز دستگاه با آنان می‌شود (سند شماره ۲)

در این میان اما گروه‌های سیاسی (همچون حزب توده) و بعضی جریان‌های موجود در جامعه (نظیر تکنوکرات‌های وابسته) بر اساس تحلیل‌های خود، در مقابل جنبش مردم موضعگیری کردند (سند‌های ۳ و ۴) لکن در همان حال، دانشجویان نیز که روحیه فداکاری و مبارزه با ستمگران در آنان قوی‌تر است علی‌رغم این تحلیل‌های به ظاهر روشنفکرانه، در کنار مردم و رودرروی رژیم ایستادند (سند شماره ۵) و این در حالی بود که شاه با سخنرانی خود در همدان، ادعا کرد که مردم تظاهر کنند در روز ۱۵ خرداد هر یک ۲۵ ریال گرفته و به میدان آمده‌اند و جان خویش را در برابر این مبلغ ناچیز، به خطر انداخته‌اند؛ به زودی پوچی این سخن برملا شد و کار به جایی رسید که به گواهی اسناد ساواک، این ادعا «بین مردم مورد تنفر و گفتگو و تمسخر» قرار گرفت. (سند شماره ۶)

طبق مفاد سند شماره ۷ تیراندازی بعضی از عوامل رژیم به مردم در روز ۱۵ خرداد «روی دستور مافوق نبوده بلکه برای اجرای غرض شخصی خودشان بوده زیرا از قبل پاسبانان مزبور با چند نفر از مقتولین اختلاف داشته‌اند و در این ایام از موقعیت استفاده نموده و به اصطلاح انتقام کشیده‌اند.»

حسن ختام این بخش را به دو سند اختصاص داده‌ایم که روح مردم‌دوستی و محروم‌نوازی امام راحل را به نمایش می‌گذارد. سند شماره ۸ متن استیجازه جمعی از مومنان آذربایجانی از محضر امام است که در سرمای شدید زمستانی در آن روزگار بتوانند از سهم امام علیه‌السلام برای «فقر» و مستمندان کمک‌های نقدی و جنسی و لوازم سوخت، تهیه نمایند. امام نیز در پاسخ خویش ضمن اجازه به این امر، از «تجار و اصناف محترم» می‌خواهند که با کمک‌های دسته‌جمعی نگذارند برادران ایمانی [روزگار را] به سختی بگذرانند.»

سند شماره ۹ نیز مربوط به پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که شرح آن به نقل از حجت‌الاسلام والمسلمین رحیمیان از اعضای دفتر حضرت امام به این قرار است که: یکی از دوستان، همراه با خانواده، به دستبوسی حضرت امام، نائل شدند. بعد از دستبوسی، به حقیر مراجعه کرد و گفت: «این پسر که کلاس پنجم دبستان است، دفتر نقاشی‌اش را برای تقدیم به امام آورده بود که محافظان مانع آوردن آن به خدمت امام شدند. برای همین خیلی ناراحت شده است.» دفتر نقاشی را گرفتم و روز بعد، ضمن توضیح خدمت امام تقدیم کردیم. حضرت امام با دقت تمام اوراق آن را ملاحظه فرمودند و بویژه با مشاهده پشت جلد آن که نقاشی تانکی بود که چرخ‌های آن را مداد تراش و تنه آن را کتاب و لوله شلیک آن را یک مداد و سرنشین آن را یک طفل دانش‌آموز و ... تشکیل داده بود (شماره ۱۰) متبسم شدند. سپس دستور فرمودند که برای تشویق این دانش‌آموز خردسال و همچنین طراح آن دفتر که به وسیله امور تربیتی منطقه ۳ آموزش و پرورش تهران تهیه شده بود، جایزه‌ای متناسب پرداخت شود که جایزه همراه با نامه‌ای از سوی دفتر، به ایشان تقدیم شد.

گلستان مشاور آمریکایی (مترجمین و مشاورین وزارت فرهنگ) می‌گفت آنچه تاریخ چند صدساله اخیر نشان داده است در جنگ دولت با (نعلین و عبا) منظور این آخوندها پیشرفت با (عبا و نعلین) بوده است و می‌گفت دولت در وقایع اخیر تند رفت چه خوب بود مساله آزادی زنان مطرح نمی‌شد تا جریان مالکیت پایان می‌پذیرفت به هر حال این مختصر تجزیه و تحلیلی است که افراد تیپ‌های مختلفی از وقایع اخیر می‌کنند.

سند شماره ۴

شماره: ۱۱۱۷
تاریخ: ۴۲/۳/۲۰
موضوع: نظریات افراد حزب منحل‌توده راجع به تظاهرات اخیر

در تظاهرات چند روز اخیر برخلاف همیشه که افراد حزب منحل‌توده از آب گل آلود ماهی می‌گیرند هیچ‌گونه عکس‌العمل نشان ندادند و نه تنها با متظاهرين همگامی نداشته بلکه در بحث‌هایی هم که با مردم در مورد تظاهرکنندگان داشتند، آنان را مرتجع و طرفدار مالکین بزرگ می‌خواندند و نتیجه‌گیری می‌کردند که اگر اینها موفق شوند حکومتی خیلی خشن تر و ارتجاع تر و فاشیستی تر از حکومت موجود خواهد بود و حتی بعضی‌ها آماده بودند که اگر چنانچه متظاهرين پیشرفت و موفقیت حاصل نمایند بر علیه آنان وارد میدان شوند و البته بودند کسانی از قبیل علی امید و احمد اسکوب که بی‌میل نبودند وارد جریان شده و به اصطلاح خودشان در راس متظاهرين قرار گرفته و تظاهرات را به نفع شعارهای خود ادامه داده و مسیر و شعار آن را عوض نمایند که البته اینها هم مرد عمل نبودند و بلکه آرزویی بود که هیچ وقت به مرحله عمل نمی‌رسید و بعضی‌ها از قبیل عبیدی حتی از طرفداری نسبی رادیو پیک ایران نیز ناراحت بودند و می‌گفتند اینها واقع بین نیستند و از دور، دستی به آتش داشتند و از طرز فکر مردم، هیچ‌گونه اطلاعی ندارند.

پرونده تظاهرات اخیر ضمیمه شود.

کامیاب - ۴۲/۳/۲۱

سند شماره ۵

گوینده: ساواک تهران
گیرنده: اداره یکم عملیات
پیرو گزارش قبلی، دانشجویان اخلاکگر، دانشکده‌های حقوق و فنی و پزشکی را تعطیل نمودند؛ در دانشکده پزشکی حتی یک نفر کارمند نیز دیده نمی‌شود شعار دانشجویان مزبور: «تا مرگ شاه خائن نهضت ادامه دارد» می‌باشد.

در حال حاضر عده دانشجویان به ۵۰۰ نفر بالغ گردیده و از دانشکده علوم گذشته به سمت درب جنوبی در حرکتند هر لحظه بر تعداد دانشجویان اضافه می‌شود.

[در پایین این گزارش، آخرین خبر به شرح زیر ارسال شده است:]

ساواک تهران

گوینده: صالحی
موضوع: تظاهرات دانشگاه
تاریخ: ۴۲/۳/۱۶
دانشجویان دانشگاه که اجتماع کرده و تظاهرات می‌نمایند، اکنون جلوی دانشکده زبان ایستاده و قریب ۱۰۰۰ نفر می‌باشند شعارهای آنها خیلی تند است. (مرگ بر شاه) شعار می‌دهند.

اداره سوم - ۴۲/۳/۱۶

سند شماره ۶

شماره: ۳۱۲/بخش ۹۴۹
موضوع: فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

در چند روز اخیر موضوعی که اعلیحضرت همایونی در نطق خود در همدان به آن اشاره فرمود

که هر نفر ۲۵ ریال گرفته‌اند و در تظاهرات شرکت کرده‌اند بین مردم مورد تنفر و گفتگو و تمسخر قرار گرفته است و همه می‌گویند ببینید چقدر مردم ایران بدبخت شده‌اند که در پایتخت مملکت، مردم ۲۵ ریال می‌گیرند و جلوی گلوله می‌روند و برای چنین مبلغ جزئی، خود را به کشتن می‌دهند. همه مردم روی این مطلب به همین نحو صحبت و اظهار نظر و مسخره می‌کنند.

مامور ویژه اضافه می‌کند باید به هر ترتیب شده این مطالب که بخصوص دستاویز مخالفین شده به نحوی اصلاح شود.

در پرونده تظاهرات ۱۵ خرداد بایگانی شود. شهابی

سند شماره ۷

شماره: ۳۳۳/۱۳۰۶۱
موضوع: انتقام از دو نفر پاسان
مردم خیابان‌های صفاری و خراسان و میدان شاه

تاریخ: ۴۲/۴/۱

گیرندگان: ساواک تهران

سند شماره ۸

تعاونوا علی البر و التقوی
محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی آقای
حاج آقا روح‌الله خمینی مدظله العالی

سوال:

اسلامیان پناها!

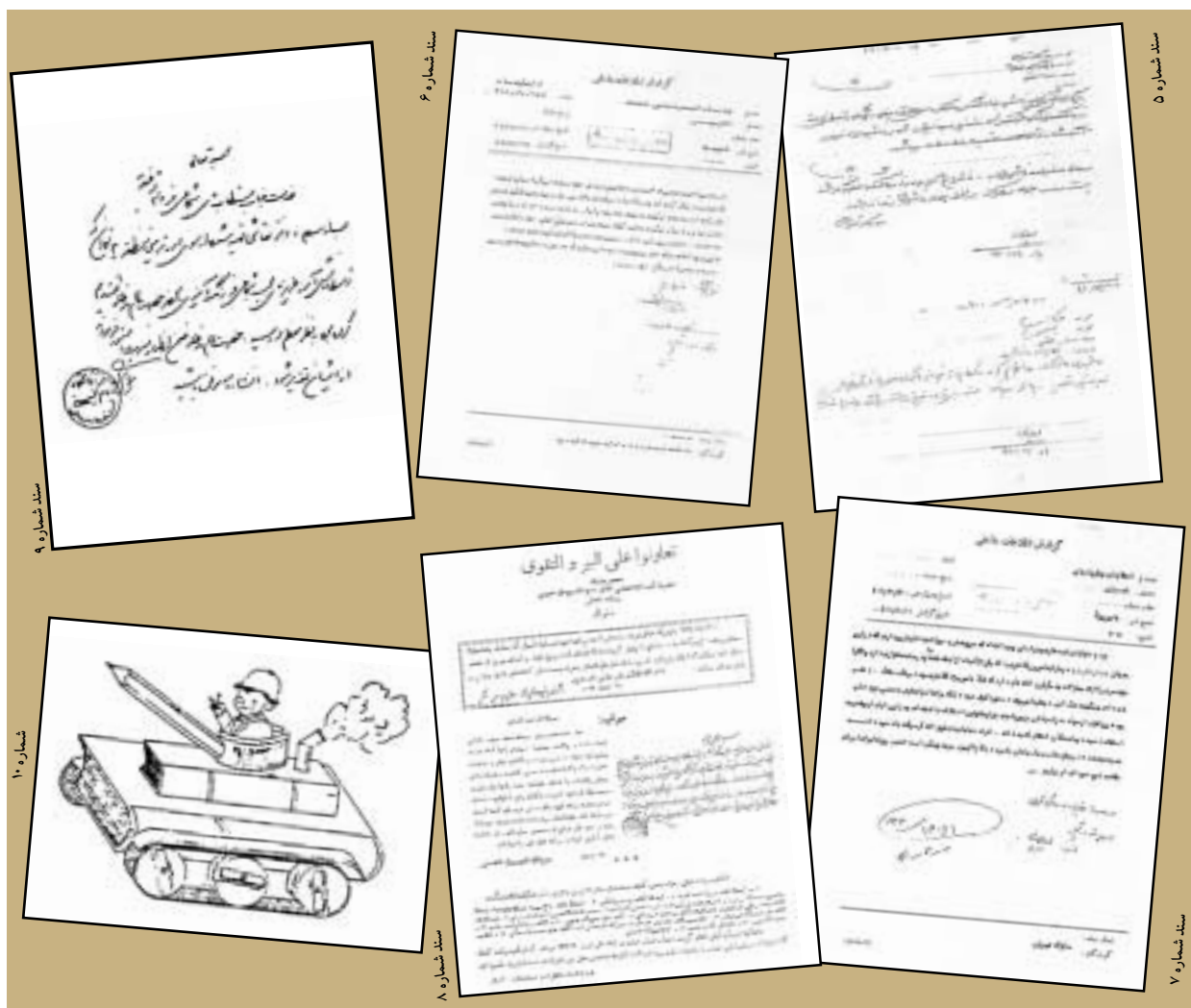
به طوری که خاطر شریف مستحضر است سرمای شدید و بی‌سابقه امسال که مصادف با ماه مبارک رمضان نیز شده، لزوم کمک به مستمندان را بیشتر کرده است لذا عده‌ای از محترمین تجار و اصناف تبریز از محضر مبارک تقاضا می‌کنند که اجازه بفرمایید از سهم مبارک امام علیه‌السلام به فقرا و مستمندان کمک‌های نقدی و جنسی و لوازم سوخت بنمایند. ادام الله ظلکم علی رؤس المسلمین.

۲۸ شعبان ۸۳ هـ - آذربایجانیان مقیم مرکز
جواب:

اعلام می‌گردد:

- آیت‌الله آقای میرزا احمد اهری ۲. آیت‌الله آقای سیدحسن انگجی ۳. آیت‌الله آقای حاج میرزا عبدالله مجتهدی ۴. آیت‌الله حاج میرزا عبدالله سربابی ۵. حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیدبوسف هاشمی حکم‌آبادی ۶. حجت‌الاسلام آقای میرزا ابوالفضل سربابی ۷. حجت‌الاسلام آقای سیدحسن الهی طباطبایی ۸. حجت‌الاسلام آقای سیدهادی خسروشاهی ۹. آقای حاج حسین آقا چاپچی ۱۰. آقای میرزا علی‌اصغر مدرس ۱۱. آقای حاج حیدر آقا خسروشاهی ۱۲. حاج مسیب آقای چاروقچی ۱۳. حاج اسماعیل آقا مازندرانی ۱۴. آقای حاج محمدرضا ممقانی ۱۵. حاج میرمحمود آقا منیری ۱۶. حاج علی آقا شریف‌پور ۱۷. حاج حسین آقا خامه‌چی.

و چنانچه در بیانیه قبلی اعلام گردید، شماره حساب هیات در بانک ملی تبریز ۱۴۶۱۶ می‌باشد. کسانی که بخواهند کمک کنند، می‌توانند مستقیماً



به این حساب یا به اعضای هیات پرداخت کنند تا توسط معتمدین محل بین فقرا و مستمندان تبریز تقسیم شود.

هیات کمک به فقرا و مستمندان تبریز

سند شماره ۹

باسمه‌تعالی
خدمت جناب مستطاب آقای شجاعی فر دم توفیقه
بعد از سلام، دفتر نقاشی تهیه شده از سوی امور تربیتی منطقه ۳ تهران که توسط دانش‌آموز عزیز آقای مجید شجاعی فر رنگ‌آمیزی او به محضر حضرت امام مدظله تقدیم کرده بود، به نظر معظم له رسید. حضرت امام ضمن اظهار مسرت، دستور فرمودند از ایشان تقدیر شود. ان‌شاءالله موفق باشید.
دفتر اقامتگاه امام خمینی قسمت نامه‌ها و [ناخوانا]

حال مستمندان در این سرمای سخت موجب نگرانی اینجانب است مع‌الاسف مستقیماً نمی‌توانم به آنها کمک موثری بنمایم البته وظیفه مسلمین ثروتمند و آقایان تجار و اصناف محترم است که با کمک‌های دسته‌جمعی نگذارند برادران ایمانی به سختی بگذرانند یا خدای نخواستہ صدمه به آنها وارد شود و در صورتی که از وجوه خیریه و زکوات رفع احتیاج مستمندان نمی‌شود، مجازند برای تهیه زغال و سایر ضروریات آنها از محل سهم مبارک امام (علیه‌السلام) صرف نمایند البته مصرف سهم مبارک باید در تحت نظر هیاتی از معتمدین محل باشد. از خداوند تعالی آسایش فقرا و برکت اهل خیر را خواستارم.

۲۹ شعبان روح‌الله الموسوی‌الخمینی
[مطابق با دی‌ماه سال ۱۳۴۲]
[در تعقیب بیانیه قبلی هیات مدیره کمک به مستمندان و فقرای تبریز به ترتیب زیر تشکیل و

که جزو بخش ۶ می‌باشند اظهار می‌دارند که در این جریان ۴۲/۳/۱۵ دو نفر از مامورین کلانتری ۶ که یکی از آنها دارای قد بلند است و درجه استواری دارد و اکثراً موی سرش را از ته می‌تراشد و دیگر فرج‌الله نام دارد که قبلاً مامور ویژه کلانتری بوده مرتکب به قتل ۲۰ نفر شده‌اند و می‌گویند عمل این دو نفر مامور روی دستور مافوق نبوده بلکه برای اجرای غرض شخصی خودشان بوده زیرا قبل از حوادث، پاسبانان مزبور با چند نفر از مقتولین اختلاف داشته‌اند و در این ایام از موقعیت استفاده نموده و به اصطلاح انتقام کشیده‌اند. افراد خیابان‌های فوق‌الذکر سوگند یاد نموده‌اند به هر نحوی شده در موقع مناسب، پاسبانان نامبرده بالا را از بین ببرند و ممکن است همین روزها برای اجرای مقاصد شوم خود اقدام نمایند.

در صورت تصویب به ساواک تهران ارسال شود. شهابی: ارسال شود. ۴/۲



مظفر شاهدهی

در این بخش به معرفی تفصیلی ۴ کتاب پیرامون امام خمینی و مبارزات ایشان می پردازیم.



به کوشش: حسین رودسری
ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
قطع: وزیری ۳۳۶ صفحه / مصور

نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۳
این کتاب، مجموعه ۳۶۵ خاطره از زندگی امام خمینی و ویژه نوجوانان و جوانان می باشد که در ۴ فصل به شرح زیر سامان یافته است:

پرتوی از خورشید

فصل اول) ویژگی های فردی
فصل دوم) ویژگی های اجتماعی
فصل سوم) ویژگی های عبادی
فصل چهارم) ویژگی های سیاسی
درخامنه نیز دو بخش تصاویر و فهارس (شامل: فهرست تفصیلی، فهرست راویان، فهرست منابع و مأخذ) در اختیار خوانندگان قرار دارد. مطالعه این اثر برای جوانان و نوجوانان، تصویری شایسته از مردی که ایران را از حلقوم استعمار بیرون کشید، به دست می دهد.

پیشخوان

انتشار شاهد یاران



شماره های ۴۱ و ۴۲ ماهنامه شاهد یاران که ماه های فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ را در برمی گیرد به صورت توأم منتشر شد.

در این شماره که با عنوان «مجاهدی حکیم» به بررسی زندگی، ویژگی ها و مبارزات شهید آیت الله محمدباقر حکیم می پردازد مصاحبه با ۲۵ تن از دوستان و یاران شهید درج شده که بعضی از مصاحبه شوندگان عبارتند از:

آیت الله تسخیری، حسین شیخ الاسلام (قائم مقام وزارت امور خارجه)، حجت الاسلام اختری (دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت)، حجت الاسلام سالک (مسئول پیشین کمیته بررسی مسائل عراق)، آیت الله آصفی، شیخ خالد العطیه (نایب رئیس مجلس عراق)، دکتر عادل عبدالمهدی (معاون رئیس جمهور عراق)، حامد البیاتی (نماینده کنونی عراق در سازمان ملل متحد)، محمد مجیدالشیخ (سفیر عراق در تهران و رئیس پیشین دفتر آیت الله حکیم در تهران)، سیداکرم حکیم (وزیر گفتمان ملی عراق)، سید عبدالعزیز حکیم، فارس احسن پور (مسئول حفاظت شهید حکیم) و ...

علاوه بر گفتگوهای پیش گفته، ۳ مطلب نیز متعلق به شهید حکیم درج شده که عبارت است از: ویژگی های امام خمینی (ره)، تاریخ شیعه در عراق و یک گفتگوی منتشر نشده.

تازه های نشر

امیر توکل کامبوزیا

به روایت اسناد ساواک

ناشر: مرکز بررسی اسناد تاریخی

نوبت چاپ: اول زمستان ۱۳۸۷

قطع: وزیری (بیست و هفت + ۳۵ ص) / مصور

پیرامون دانشمند فقید ایرانی مرحوم امیر توکل کامبوزیا منابع چندانی در اختیار محققان قرار ندارند لذا انتشار مجموعه اسناد



ساواک در ارتباط با این چهره کمتر شناخته شده، می تواند گامی مثبت در مسیر آشنایی نسل امروز با پیشینه خویش و چهره های برجسته فرهنگی در این سرزمین به شمار رود.

اثر حاضر در یک

مقدمه ۱۰ صفحه ای به توضیح زندگینامه مرحوم کامبوزیا می پردازد و سپس بخش اسناد در معرض دید و داوری خواننده قرار می گیرد. اسناد حدودا از شروع کودتای سیاه در ۲۵ مرداد ۳۲ آغاز می شود و تا گزارش فوت وی در ۲۴/۷/۵۳ ادامه می یابد و حدود ۲۱ سال از زندگی آن اندیشمند فرزانه را شامل می شود.

فهرست اعلام، ضامنه (شامل کلیشه بعضی روزنامه ها و دستخط های آن مرحوم) و عکس ها، بخش پایانی این کتاب را تشکیل می دهند.

امام خمینی به روایت آیت الله هاشمی رفسنجانی

تدوین: عبدالرزاق اهوازی
ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
قطع: وزیری (جلد سخت) ۴۵۷ صفحه / مصور
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵

آقای هاشمی رفسنجانی از قدیمی ترین یاران و ملازمان رکاب امام در دوران مبارزه و پیروزی انقلاب بود و به همین دلیل، توفیق آشنایی نزدیک و بی واسطه ای را با آن بزرگمرد داشته است. ایشان در مقدمه ای این کتاب می گوید: آنچه در این مجموعه آمده، اندکی از بسیار حرف دل من درباره امام است. البته، تمام آنچه را که از سال ۴۲ و حتی قبل از آن درباره ایشان می دانستم یا به خاطر شرایط سیاسی زمان نمی توانستم



امام به روایت امام

به کوشش: غلامعلی رجایی
ناشر: چاپ و نشر عروج
نوبت چاپ: ششم ۱۳۸۵
قطع: وزیری ۲۲۰ صفحه

در مقدمه این کتاب می خوانیم: «در دو دهه اخیر کتاب های متعددی در مورد شخصیت عظیم و متعالی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ... توسط نویسندگان، محققان و پژوهشگران داخلی و خارجی به رشته تحریر درآمده است که هر کدام به فراخور اندیشه، اعتقاد و مقتضای فکری خاص خود کوشیده اند تا بعد یا ابعادی از شخصیت این بزرگمرد را ترسیم کنند، اما ...



سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک

ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

قطع: وزیری

شاید بشود گفت کامل ترین مجموعه اسنادی که پیرامون زندگی سیاسی و مبارزات آیت الله خمینی در عصر پهلوی، اطلاعات فراوان و مبسوطی به مخاطبان ارائه می دهد دوره ۲۲ جلدی است که اسناد مبارزات ایشان را طی سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۴۱ با ترتیب تاریخی و به صورت موضوعی، صورت بندی کرده است.

در آغاز هر یک از این مجلدات ویراستاران و تنظیم کنندگان اسناد، پیرامون بستر تاریخی محتوای مدارک ارائه شده، توضیحات لازم و قابل استفاده ای به خوانندگان ارائه می دهند و اطلاعات اسناد را با آگاهی های تاریخی دیگر تکمیل می کنند؛ بویژه از آن جهت که ساواک نقش درجه اولی در برخورد با امام خمینی و پیروان ایشان در میان علما و دیگر مردم داشت.

اسناد فراوان ارائه شده در این مجموعه کتاب ها اهمیت و اعتبار مضاعف تری برای آگاهی پژوهشگران و دیگر علاقه مندان به آگاهی از تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ایران در آن برهه بسیار حساس و سرنوشت ساز می دهد.

بررسی و مطالعه این دوره، خواننده را با این واقعیت آشناتر می کند که از یک سو امام خمینی در مقاطع مختلف مبارزه با وجود تمام اعمال فشارها و آزارسانی های ساواک و دیگر مراجع حکومتی چه بی پروا و کاملا امیدوار به مشیت و اراده پروردگار به مبارزه ادامه می دادند و از سوی دیگر دستگاه های اطلاعاتی، امنیتی و سیاسی حکومت با برخورد قهرآمیز و مایوسانه، کماکان بر

حقیقت آن است که هیچ کس نمی تواند امام را جز از بیان خود امام بشناسد ... شاید این دقیق ترین تصویری باشد که می توان از ... آن عزیز راحل ارائه نمود. تصویری که هیچ گونه دخل و تصرفی از ناحیه دیگران در ارائه آن راه ندارد.»

این اثر در ۵ فصل زیر تبویب و تدوین شده است:

فصل اول) ابعاد شخصیت امام
فصل دوم) امام و مردم
فصل سوم) اصول رهبری
فصل چهارم) رنج ها و نگرانی ها
فصل پنجم) خاطرات

مطالعه این کتاب برای همگان بویژه نسل جوان که دوران امام را درک نکرده اند، تصویری بدون واسطه از جنبه های مختلف شخصیت امام راحل را به نمایش می گذارد.

سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک

همان نهج انحراف آمیز در عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور اصرار می ورزیدند و بویژه ساواک در برخورد با امام و طرفدارانش در اقصی نقاط کشور از تاسی به هرگونه اقدام غیرانسانی و تاسف بار فروگذار نمی کرد.

اسناد این مجموعه ۲۲ جلدی، حول موضوعات زیر، طبقه بندی و تنظیم شده است:

جلد اول: نهضت امام خمینی تا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
جلد دوم و سوم: قیام ۱۵ خرداد و پیامدهای آن
جلد چهارم و پنجم: ماجرای کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی
جلد ششم، هفتم و هشتم: اوجگیری نهضت امام و انقلاب اسلامی
جلد نهم تا پانزدهم: امام، رجال، گروه های سیاسی و اجتماعی، خانواده، منسوبین و بیت امام
مجلدات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹: امام و رژیم شاه
جلدهای ۲۰ و ۲۱: امام، دولت ها و مسائل جهانی
جلد ۲۲: فهرست اعلام



لازم به یادآوری است که ترتیب تاریخی تنظیم اسناد و موضوعات فوق به طور مستقل و جداگانه صورت گرفته است.

با وجود تمام کتاب ها، مقالات و گزارش های ارزشمندی که پیرامون شوون مختلف زندگی امام خمینی و نهضت اسلامی تاکنون چاپ و منتشر شد، با این حال برای اطلاع دقیق، مستند و جامع از جنبه های گوناگون زندگی و مبارزات تحسین برانگیز و سرنوشت ساز ایشان، نیازمند مطالعه، بررسی و بهره گیری از اسناد ارائه شده در این مجموعه پرازش هستیم.



در این شماره
از میان انبوه مناسبت‌های
خرداد ماه
۴ واقعه را برگزیده
و مورد توجه قرار داده‌ایم:

عزل سیدضیاء از نخست وزیری



می‌دانیم که سیدضیاء طباطبایی عنصر سیاسی مورد عنایت و حمایت انگلیسیان و شریک رضاخان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود که به اشاره حامیان بریتانیایی خود، مقام نخست‌وزیری یافت و با وجود آن که سخت مورد تنفر مردم بود، به اقدامات عوام‌فریبانه متعددی که اساسا در راستای سیاست‌های بریتانیا صورت عملی به خود می‌گرفت، دست زد. با این حال وابستگی و تبعیت او از سیاست‌های استعماری بریتانیا در ایران آشکارتر و مشتمل‌کننده‌تر از آن بود که حتی اربابان انگلیسی او هم به حضور طولانی وی در نخست‌وزیری رضا دهند. به همین دلیل هنوز دو سه ماهی از صدارت این جوانک جاه‌طلب سپری نشده بود که بتدریج تمهیدات و زمینه‌های لازم برای برکنار ساختن او فراهم شد و سناریو به نوعی پیش رفت که احمدشاه از ترس تندروری‌های سیدضیاء به رضاخان پناه برد و خواستار پایان دادن به تهدیدات او شد. گفته می‌شد که احمدشاه از سیاست جدید انگلیسیان مبنی بر تحمل ناپذیری سیدضیاء هم آگاهی یافته است. چنین بود که شاه با حمایت رضاخان و موافقت انگلیسیان، سیدضیاء را که حتی حاضر نمی‌شد در مقام سلطنت برای او شان و منزلتی هم قائل شود، به دستاویز «سیگار کشیدن بدون اجازه در حضور شاه» از مقام نخست‌وزیری عزل کرد. سیدضیاء ابتدا به سوئیس و سپس به فلسطین رفت و به خدمتگزاری صهیونیست‌ها در آن سامان مشغول شد تا در سال ۱۳۲۲ به ایران بازگشت و در مجلس ۱۴ شورا حضور پیدا کرد. او که طی سه دهه ۲۰، ۳۰ و ۴۰ ارتباط نزدیکی با محمدرضا پهلوی داشت، سرانجام به سال ۱۳۴۸ در ۸۰ سالگی مرد.

منبع: مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، چاپ پنجم، تهران، جاویدان، ۱۳۷۰، صص ۲۷ و ۱۹ دولت‌های ایران از مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، صص ۱۱۷ و ۱۱۶.

قتل شیخ خزعل



شیخ خزعل پس از مرگ برادرش شیخ مزعل طی سال‌های پایانی سلطنت احمدشاه قدرت بلامنازع خوزستان به شمار می‌رفت و با پشتیبانی انگلستان وقعی به حکومت مرکزی نمی‌نهاد.

پس از کودتای سوم اسفند که انگلیس، سیاست تمرکز ساختار سیاسی کشور را در ایران دنبال می‌کرد، طی نقشه‌ای حساب شده، شیخ خزعل را اسیر رضاخان ساخت و بدین ترتیب وی تحت الحفظ روانه تهران شد و تحت کنترل اداره تأمینات و سپس اداره سیاسی شهربانی قرار گرفت.

چند سالی بدین منوال سپری شد و رضاشاه تا توانست مال و منال شیخ را از او ستاند و از آن پس طرح قتل و از میان برداشتن او را در سر می‌پروراند.

در ۲۴ خرداد ۱۳۱۵ خبر رسید شیخ خزعل - که تحت مراقبت شدید شهربانی مخوف رضاخان قرار داشت - فوت شده است.

در آن برهه سیاه، کسی را یاری آن نبود تا درباره علت فوت خزعل احیانا تفحصی انجام دهد. فقط پس از عزل رضاخان از سلطنت و در جریان دستگیری و محاکمه ماموران تبهکار شهربانی رضاخانی بود که آشکار شد یکی از ماموران شهربانی به نام عباس بختیاری، معروف به مامور شش انگشتی، طبق دستور رکن‌الدین مختار، رئیس وقت شهربانی کل کشور و با مباشرت چند تن دیگر از همکاران خود، شیخ خزعل را خفه کرده است.

عباس بختیاری برای این دادگاه توضیح داد که بنا به دستور رکن‌الدین مختار همراه با عبدالله مقدادی و چند تن دیگر به اتاق خواب شیخ خزعل وارد شده و در حالی که مامور دیگری گلولی او را بشدت فشار می‌داده، حسینقلی فرشچی «یک درفش تیزی داشت که زد توی گیجگاه [خزعل]». تا دیگر نفس نیامد و مرد و چند قطره خون هم از همانجا آمد که ریخت روی ملافه ناز بالش که آن ملافه را هم فرشچی در آورد و همراه برد که بیندازد بیرون و آمدم بیرون».

منبع: اقبال حکیم‌یون، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی ایران تا پایان دوره رضاشاه، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، صص ۲۶۴ و ۲۶۱

برکناری نصیری از ریاست ساواک

قبول‌نشدند، نصیری در راس این فهرست جای گرفت و به دنبال آن از پاکستان احضار و زندانی شد.

نصیری که تا پایان عمر رژیم پهلوی در زندان به سر می‌برد، با باز شدن در زندان‌ها قصد فرار داشت که خیلی زود انقلابیون، او را شناسایی و دستگیر کردند و اندکی بعد محاکمه و اعدام شد.

نصیری بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سرعت مورد توجه شاه قرار گرفت و ترفیع مقام یافت. وی در دوران نهضت امام خمینی در سال‌های نخست دهه ۱۳۴۰ رئیس شهربانی کل کشور بود و در سرکوب مخالفت‌ها و ایجاد خفقان در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور نقش قابل توجهی ایفا کرد.

در طول دوران ریاست او بر ساواک، این سازمان بسیار غیرانسانی‌تر از گذشته به پایمال ساختن حقوق احاد ملت پرداخت.

منبع: مظفر شاهدهی، ساواک، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، صفحات متعدد.

پاکستان شد. عزل نصیری از ریاست ساواک از جمله اقدامات ناگزیری بود که حاکمیت به هدف کند ساختن روند فزاینده جنبش انقلابی مردم ایران انجام می‌داد. نصیری رئیس بی‌رحم و بدنام ساواک که در دوران مدیریت خود بر آن سازمان، جنایات زایدالوصفی را رقم زده بود، بشدت منفور ملت ایران بود؛ ضمن این که در سال ۵۷، حاکمیت به این باور رسیده بود که تداوم روش‌های سرکوبگرانه و غیرانسانی ساواک، باز هم بحران‌های اجتماعی و سیاسی را دامن خواهد زد.

جانشین نصیری، سپهبد ناصر مقدم بود. نصیری چنان بدنام و منفور بود که حتی مقامات دولت پاکستان به طور ضمنی رژیم پهلوی را مورد انتقاد قرار دادند که شان روابط سیاسی و دیپلماتیک فیما بین را با این انتخاب تنزل داده‌اند و به‌نوعی به آن کشور بی‌احترامی کرده‌اند.

با این حال نصیری تا آبان ۱۳۵۷ در آن مقام باقی ماند و زمانی که مشاوران شاه طرح دستگیری و زندانی ساختن چهره‌های منفور حاکمیت را به او



بهمن ۵۷ - نصیری بعد از دستگیری توسط انقلابیون.

ارتشبد نعمت‌الله نصیری سومین رئیس ساواک (طی سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷) در ۱۶ خرداد ۱۳۵۷ از مقام خود عزل و به عنوان سفیر شاه راهی

قانون اختیارات مورگان شوستر

کشور اختیارات وسیعی قائل شده بود و تمرکز مالی مطلوبی برای دولت ایجاد می‌کرد و تا حدود زیادی مانع از کارشکنی و ملاحظات غیرقانونی و زورگویانه دو کشور روسیه تزاری و انگلستان در امور مالی و اعتباری ایران می‌شد.

به همین دلیل بویژه روس‌ها خیلی زود مخالفت خود را با شوستر و گروه او آغاز کردند و هنگامی که وی درصدد برآمد املاک شعاع‌السلطنه، یکی از مقروضان دولت را به نفع خزانه‌داری تصرف کند، روس‌ها به دروغ این املاک را در رهن بانک استقراضی اعلام کردند و به دنبال مقاومت شوستر، روسیه به دولت ایران اولتیماتوم داد که در اولین فرصت وی را از ایران اخراج کند، در غیر این صورت قشون روسیه که آن زمان در مناطق وسیعی از شمال ایران مستقر بود، به سوی تهران حرکت خواهد کرد.

با وجود ایستادگی مجلس و اعتراضات گسترده مردم، دولت وقت به این خواسته ستمکارانه روسیه تزاری که با سکوت و همراهی ضمنی انگلیسیان

طی سال‌های پس از جنبش مشروطه، دولت‌های ایران تقریبا همیشه دچار بحران‌های مالی بودند و بالاخص بازپرداخت اقساط وام‌های سنگینی که از ۲ کشور روسیه و انگلستان اخذ شده بود، ماه‌ها به تأخیر می‌افتاد.

در اواخر سال ۱۳۲۸ ق. دولت وقت درصدد برآمد برای ساماندهی به امور مالی کشور، مستشارانی از کشورهای خارجی استخدام کند و به دنبال آن زمینه استخدام مورگان شوستر آمریکایی و چند تن دیگر از اتباع آن کشور فراهم آمد و این گروه در ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ وارد تهران شدند.

شوستر برای پیشبرد کار خود، لایحه‌ای تنظیم کرد و برای تصویب به مجلس شورای ملی (دوم) فرستاد. به رغم نارضایتی و مخالفت دو بانک شاهنشاهی و استقراضی، نمایندگان مجلس در ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ / ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱ برابر با ۲۳ خرداد (جوزا) ۱۲۹۰ با لایحه اختیارات و حیطة وظایف و عمل شوستر موافقت کردند. این قانون برای شوستر در جایگاه خزانه‌داری کل



همراه شده بود، تن داد و وثوق‌الدوله وزیر خارجه وقت، طی نامه‌ای خطاب به سفیر روسیه، موافقت دولت ایران را با خواسته آن کشور اعلام نمود و به این ترتیب به حضور شوستر در ایران پایان داده شد.

منبع: مظفر شاهدهی، تاریخ بانک استقراضی روسی در ایران، چاپ اول، تهران، وزارت امور خارجه ج.ا. ایران، ۱۳۸۱، صص ۲۲۲ و ۲۰۷.



فرهاد قلی زاده

وقتی اسدالله علم، متحد شاه برای انجام رفرم آمریکایی معروف به انقلاب به اصطلاح سفید بر سر کار آمد، شاه به هیچ وجه انتظار مخالفت قاطع مردم و روحانیت را نداشت. لذا در جریان کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، انقلاب به اصطلاح سفید خود را با خون مردم بیگناه، گلرنگ ساخت. وی پس از آن، کوشید چهره خود را تطهیر کند و برگزاری انتخابات فرمایشی مجلس را در دستور قرار داد. در این شرایط نشریه خواندنی‌ها در شماره ۱۲ شهریور ۴۲ (سه ماه پس از کشتار ۱۵ خرداد) به تمسخر این انتخابات می‌پردازد (طرح شماره یک)

در آن روزگار، مطبوعات با سانسور وحشتناکی روبه‌رو شدند. در این حال نشریه توفیق کاریکاتوری را طراحی کرد که زیر تیغ سانسور شاهانه اجازه چاپ نیافت. این طرح، عمق و گستره خفگان حاکم بر مطبوعات آن روزگار را به خوبی نمایش می‌دهد. (کاریکاتور شماره ۲)

اما ملت ایران هیچ گاه دشمن شماره یک خود یعنی آمریکا را نیز در جنایات شاه بی‌تقصیر نمی‌دانست و در این میان مطبوعات نیز به سهم خویش، حمله به این ابرقدرت جنایتکار را فراموش نمی‌کردند.

طرح شماره ۳ کشورهای مختلف را در حال غارت منابع نفت ایران نشان می‌دهد، اما در این میان سهم آمریکا و انگلیس از همه بیشتر است و کاریکاتور بیست، نفت ایران را مناسب «برای هر نوع سلیقه» می‌خواند. (طرح شماره ۳)

طرح شماره ۴ مربوط به ماه محرم است، زیرا رژیم شاه که قیام ۱۵ خرداد را که در روز ۱۲ محرم به وقوع پیوست ناشی از شور حسینی^۴ می‌دانست، عمل به همه سنت‌های عاشورایی از جمله شبیه‌سازی را ممنوع اعلام نمود. در آن دوران، همه جهان شاهد جنایات وسیع آمریکا در ویتنام بود. این کاریکاتور، لیندون جانسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا را نشان می‌دهد که در نقش شمر ظاهر شده است و در گوشه بالای طرح، دو زن روی بالکن مشغول صحبت هستند و یکی از آنها از دیگری می‌پرسد: «شمر به این خوبی را از کجا آوردن؟» و دیگری پاسخ می‌دهد: «از ویتنام!» در این حال جانسون نیز در حال مذاکره با یک مامور شهرداری است که آن مامور ضمن اشاره به ممنوعیت شبیه‌سازی خطاب به جانسون می‌گوید: «چرا خودتو شبیه شمر ساختی؟» و جانسون در پاسخ می‌گوید: «والله، به خدا! شبیه نساختم، من خود شمرم!».

کشتی گرفتن حضرت امام

حجت‌الاسلام والمسلمین صادق خلخالی داستان زیر را که مربوط به دوران جوانی حضرت امام است نقل می‌کنند: در خمین تپه‌ای است باصفا به نام «بوجه»، در ایام عید، بعضی از جوان‌ها در آنجا وسایل تفریح فراهم می‌کردند، روزی سرهنگی که برای تفریح به این مکان باصفا آمده بود، خطاب به امام کرد و گفت: آخوند! تو به چه مناسبت اینجا آمده‌ای؟ امام فرموده بودند: من هم آمده‌ام تفریح کنم، سرهنگ گفته بود، تو اهل علم هستی، تو تفریح می‌خواهی چه کار؟ و محکم امام را گرفته بود، امام فرموده بودند: خوب، حالا که می‌خواهی کشتی بگیری، صبر کن تا من هم آماده شوم، حضرت امام که در آن موقع جوان بودند با او کشتی گرفتند و او را ضربه فنی کردند سرهنگ با کمال تعجب و حیرت گفت: ای‌والله، باورم نمی‌شد که آخوندها هم اینچنین باشند. پرتوی از خورشید، به کوشش حسین رودسری، ص ۱۴۸



شوخی طبیعی با نوجوانان

آقای علی اشرافی (نوه حضرت امام) خاطره زیر را از شوخی طبیعی‌های حضرت امام نقل می‌کنند: به یاد دارم هرگاه خدمت ایشان می‌رسیدیم با یک روحیه باز از من می‌پرسیدند: آن بالاها چه خبر؟ این پرسش را به خاطر این می‌کردند که قد من بلند بود و به این وسیله با من شوخی می‌کردند، گاهی هم سرخودشان را بالا می‌پرند و می‌فرمودند: تو آسمان چه خبر؟ این روحیه شوخی طبیعی را همیشه داشتند! فصل صبر، ص ۱۵۸

حاضر جوابی حضرت امام

حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی که در روز عاشورا (۱۳ خرداد) سال ۴۲ در منزل امام بوده است، داستان زیر را از حاضر جوابی امام نقل می‌کند که خواندنی است: صبح روز عاشورا در حالی که هزاران نفر در منزل حضرت امام گرد آمده بودند و مشغول عزاداری برای حضرت سیدالشهدا^۵ بودند، و حضرت امام نیز مشغول گوش دادن سخنان گوینده مذهبی بودند، یکی از مقامات ساواک خود را به ایشان رسانید و پس از معرفی خود اظهار داشت، من از طرف اعلیحضرت مامورم به شما ابلاغ نمایم که اگر امروز بخواهید در مدرسه فیضیه سخنرانی نمایید کماندوها را به مدرسه می‌ریزند و آنجا را به آتش و خون می‌کشند! قائد بزرگ بدون این که خم به ابرو بیاورند، بی‌درنگ پاسخ دادند: ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلیحضرت را تأدیب نمایند! آن مقام ساواکی که خود را برای چنین پاسخی آماده نکرده بود چنان دست و پای خود را گم کرد که نمی‌فهمید از چه راهی آمده است و از چه راهی باید برود.

نهضت امام خمینی، ۴۵/۱

چتر را کنار ببرید

آقای مصطفی کفاش زاده از یاران قدیمی و اعضای دفتر امام، خاطره زیر را نقل کرده‌اند که برای همه ما بویژه مسوولان امور می‌تواند درس بزرگی را به همراه داشته باشد: روزی در نوفل لوشاتو باران تندی می‌بارید، امام از داخل چادری که مخصوص برپایی نماز بود بیرون آمدند که به منزل بروند، بنده چتر باز کردم و روی سر ایشان گرفتم که مبادا باران بر سر و روی ایشان ببارد، امام با مهربانی فرمودند: چتر را کنار ببرید، عرض کردم: باران تندی می‌بارد، امام فرمودند: می‌دانم باران می‌بارد، می‌بینم؛ ولی شما چتر را کنار ببرید. ایشان تا به حیاط منزل محل اقامتشان رسیدند، باران کاملاً عبا و لباسشان را خیس کرده بود.

یک روز هم از آلمان و انگلستان عده زیادی به ملاقات حضرت امام آمده بودند. به طوری که در داخل اتاق جانپود و نمی‌توانستند بنشینند و قهرا در میان محوطه ایستاده بودند و باران شدیدی هم می‌بارید، امام می‌توانستند در داخل اتاق مقابل پنجره بایستند و برای جمعیت ملاقات‌کننده صحبت کنند؛ اما امام در وسط پله‌ها ایستادند و زیر باران صحبت را شروع کردند، با آن که به ایشان اصرار کردند که زیر باران نباشند؛ اما وقتی که حضرت امام این علاقه و حالت خاص را در جوانان می‌دیدند؛ حاضر نبودند که خود در زیر سقف بایستند و آنها زیر باران باشند.

مصطفی کفاش‌زاده، اطلاعات، ش ۱۷۲۲۳ (بهمن ۱۳۶۲)، ص ۲۱

ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
info@iichs.org

منبع عکس‌ها: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
نظرات، پیشنهادها، خاطرات و عکس‌های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام‌جم یا نشانی‌های اینترنتی زیرارسال کنید:
ayam@jamejamonline.ir

شماره آینده ایام در تاریخ ۸۸/۴/۱۱
(دومین پنجشنبه تیر ماه) منتشر می‌شود.

بی‌نیاز از شرح

فرهاد رستمی

شماره: ۹۲۱ / بخش ۳۱۲

تاریخ: ۱۳۴۲/۳/۲۱

موضوع: نطق شاهنشاه در همدان و اخبار اخیر
نطق مقام سلطنت در همدان در روزهای اخیر مورد بحث در بین طبقات مختلف مردم است و همه کس می‌گویند این نطق بهترین و سلیس‌ترین بیانات شاهنشاه در سال‌های اخیر بوده است.

دکتر صفوی از بین پزشکان و سیاح سپانلو از بین فرهنگیان قدیمی و احمد آرامش از بین رجال می‌گفتند نطق شاهنشاه در عین حالی که بسیار سلیس بود دارای نقطه ضعفی به شرح زیر بود:

۱. مقام سلطنت این که در نطق خود اشاره کردند که عبدالناصر موجبات تحریک و اغتشاش را در ایران فراهم ساخته هم موجب سرشکستگی ایران در افکار جهانیان شده و می‌گویند پایه‌های اجتماعی ایران به قدری سست است که عبدالناصر آفریقایی قادر به اخلال در کار ایران است و علاوه بر این، شخصیت عبدالناصر از لحاظ بین‌المللی بالا می‌رود و برای او قدرتی فوق‌العاده قائل می‌شوند که در جلب کمک کشورهای بزرگ برای کشور مصر کاملاً موثر می‌باشد.

۲. نقطه ضعف دیگری که برای بیانات ملوکانه قائل شده‌اند این است که فرمودند مردم با دریافت ۲۵ ریال به این آشوب که خطر مرگ برای آنان در بر داشت دست زدند و این امر نشان می‌دهد فقر عمومی در ایران تا چه حد رسیده که افراد برای ۲۵ ریال جان خود را به خطر می‌اندازند یا از دست می‌دهند.

۳. قسمت‌های دیگر فرمایشات ملوکانه مورد تأیید طبقه روشنفکر بی‌طرف بود و مخصوصاً عناصر چپی از این که شدت حملات متوجه روحانیت بود و نامی از امپریالیسم سرخ برده نشده بسیار خوشحال به نظر می‌رسند.

۴. می‌گویند در چند روزه تاسوعا و عاشورا سیدروح‌الله خمینی در قم به منبر رفته و حملات شدیدی به اعلیحضرت کرده و از جمله گفته است: چکمه پدتر به پای تو گشاد است. (این جمله را می‌گویند در جواب پیام اعلیحضرت که به او پیغام داده بود کاری نکن که چکمه‌های پدرم را ببوشم و بسراغت بیایم ادا کرده).

نظریه شنبه: درخصوص هویت واقعی عبدالناصر آفریقایی تحقیق شود.

نظریه یکشنبه: نظریه شنبه بررسی شود.

نظریه دوشنبه: نظریه یکشنبه تأیید می‌شود.

نظریه سه‌شنبه: درخصوص گشادی چکمه اعلیحضرت فقید به پای مقام سلطنت تحقیق شود.

سایت «ایام ۲۹»

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، پرونده‌های حروفچینی شده و PDF مطالب آن شماره را در این پایگاه قرار داده و به شبهات وارد پاسخ می‌دهند:

www.ayam29.com